

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

J

09 Nisan 2017

Cad b. Dirhem (030006)

Ja'd b. Dirham

Ja'd b. Dirham was an Umayyad-era heretic who was executed by Khālid al-Qasrī sometime during the latter's reign as governor of Iraq (105–120/724–738), either in Kufa or in the provincial capital Wāsiṭ. Details about his activities, origins, and beliefs are both limited and tainted by later exaggerations and revisions. None of his writings or doctrinal statements survive. Ja'd reportedly lived for a time in Damascus, but originated in either Khurāsān or Ḥarrān, in the Jazīra. He eventually fled from Damascus to Iraq, where Khālid al-Qasrī subjected him to an especially gruesome execution, substituting him for the sacrificial lamb on *ʿĪd al-adhā* (the Feast of the Sacrifice), rather than simply crucifying or beheading him, as was the more typical Umayyad practice. Some reports indicate that the caliph Hishām b. ʿAbd al-Malik (r. 105–125/724–743) imprisoned him in Damascus before sending him to Kufa to be executed. However, this is unlikely, as there are no other Umayyad-era examples of condemned prisoners being transferred away from the capital for execution. Some

sources claim that Ja'd served as a tutor to the future caliph Marwān b. Muḥammad (r. 127–132/744–750), and perhaps for his sons as well, but difficulties with these reports have led most modern scholars to dismiss them as later anti-Umayyad polemics.

A wide variety of heretical views and associations with other dubious persons are ascribed to Ja'd. Descriptions of his execution consistently attribute his demise to his rejection of divine attributes, specifically God's speech, and he is often described as the first to claim that the Qur'ān was created. Accounts of his execution note his refusal to accept that God spoke to Moses and befriended Abraham (hence his symbolic substitution for Abraham's sacrificial lamb). In addition, the sources label Ja'd variously as a Qadarī (advocate of human free will), a *zindīq* (Manichaeen), a Mu'tazilī, and a mentor to the Khurāsānī heretic Jahm b. Ṣafwān (d. 128/746). However, these associations are incompatible with one another. It is unlikely that Marwān b. Muḥammad would have tolerated a Qadarī tutor either for himself or his children, or that Jahm b. Ṣafwān, noted for his predestinarian views, would

عبد بن درهم

يقول ابن نباتة المصري: كان عبد بن درهم اول من
تخلى عن خلقه الفزان من امة محمد بن قيس بن مهران ثم
طلب فزرت ثم نزل الكوفة فتعلم منه الجهم بن صفوان
القول الذي ينسب الي الخصميه

ابن نباتة المصري شرح العيون 186

Ca'd b. Dirhem 19

I. Abdulhamid, Dirasat, 118, 219
129, 253

KLM

Ca'd b. Dirhem,
Bayhali, K-el Esma ve's-Sifat, 325
DIA Kfp. 297. 412 Bey. E.

عبد بن درهم

يقول ابن تيمية: "اول من حفظ عنه مقالة التعطيل
في الاسلام هو عبد بن درهم واخذها عنه الجهم
بن صفوان فنسب اليه"

ابن تيمية الرسالة الحموية
ص 15

عبد بن درهم

وكان عبد بن درهم وهو من مشيخهم يقول: اذا كان
الجماع يتولد منه الولد فانما صانع ولدى و ^{مدرسه} و فاعله
ولا فاعل له غيري وانما يقال ان الله خلقه مجازاً لا حقيقة
فاخذه ابو علي محمد بن عبد الوهاب الجبائي الصراف الثاني من الضر فقال
ان الله تعالى قال له اكنل والولد فكل من فعل شيئاً فهو منسوب اليه
قاله تعالى طه محجل. وهو اجمل مرث بنت عمران

قال الخطابي في لسان الميزان: و الجهم هذا كثره في الزندقة
سزا انه عمل في فاردرة تراثاً وماء فاستحال دوداً وهوام فقال انما خلقته
لهذا لاني كنت سمعته قوله خلق ذلك صعبه كمر فقال ليقول لم هو ولم
البدلان منه والانات ان كان خلقه؟ عطله ولو هو الذي يعني الي صعب
لهذا ان يرجع الي غيره. فخلعه ذلك فرجع
لسان الميزان
II. 105.

الكعدي، هذه النسبة الى عدة جهات

منهم، و الى فذهب الجهم بن درهم مولى محمد بن غفلته
جاء الى الخزرة و اقد برأه جماعة، وكان الاخي شينيز مروان بن الحكم
و اليه نسب مروان فقال كعدي، و قيل خاله بن عبد الله القسري
الكعدي بن درهم

عنه اللقب ابن الاثير الخزري (ص 636)
الكتاب
في تهذيب الاثر
دار صادر
I. 282 - 283
1283

و كان مروان يعرف بالكعدي ايضا نسبة الى مؤيد
و اسكاه الكعدي بن درهم وكان زنديقاً

الامام الشيخ حسين بن محمد بن الحسن
تاريخ الخوارج
الديري
الموسوي
766/1159
Geirut
II. 322

و ذكر الطبري في شرح اصول السنة:

ان اول من قال بخلق الوان القران مخلوق عبد
بن درهم في سنة ثمان وعشرين ومائة

ابن تيمية الفرقان بين الحق والباطل، دار الرائد الكبرى
س. 137-142.

Call b. D. N. Hem (030006)

(د ۸۲ ق.)، از قبيلة مذحج بوده است (بلاذری، ۱۳۵/۴-۱۳۶، ۳۷۹/۸؛ ابن قیسرانی، ۴۷؛ سمعانی، ۶۶/۲) و این پیوندی میان جعد با کوفه را نشان می‌دهد. اینکه گفته شده او دایی مروان دوم بود و به همین سبب مروان، جعدی خوانده می‌شد (ابن عربی، ۱۰۷/۱؛ نویری، ۵۰۸/۲۱)، ظاهراً برداشتی خطا از رابطه معلمی‌اش با وی بوده است (نیز نک: عسلی، ۴۸).

در باره تولد جعد گزارشی نیست، اما اینکه عده‌ای او را از تابعان دانسته‌اند (ذهبی، میزان... ۳۹۹/۸؛ نیز نک: بغدادی، ۱۴) و اینکه معلم مروان دوم در کودکی بوده است (نک: سطور بعد)، نشان می‌دهد که در حدود سال ۵۰ ق متولد شده است. نسبت ولاء با سوید بن غفله از تابعان کوفه، قرینه‌ای است بر آنکه اصالت او را باید در جنوب عراق جست و جو کرد و حضور او در شمال بین‌النهرین و شام عارضی است (نیز نک: عطوان، ۸۳). از این رو، آنچه از احمد بن حنبل و برخی دیگر نقل شده است که او اصلاً برخاسته از شهر حران، در شمال بین‌النهرین بود (ابن عساکر، ۹۹/۷۲؛ ذهبی، تاریخ... ۳۳۷/۷؛ ابن تیمیه، دقائق... ۱۱۴/۲)، قابل تردید است. به نظر می‌آید منشأ این سخن آن است که جعد چندی در حران می‌زیسته است، اما در برخی منابع به جای حران، خراسان آمده (ابن عساکر، همانجا؛ ابن کثیر، ۳۸۲/۹)، و فان اس با تکیه بر همین ضبط، اصل جعد را از خراسان دانسته است (II/451).

در سخن از استادان او، تنها ابواسحاق غسیلی (د ۲۹۳ ق.)، از فردی به نام ابان بن سمان نام برده که خود استاد یهودی داشته، و لید بن اعصم، استاد استاد او قائل به خلق تورات بوده است (نک: ابن عساکر، ۹۹/۷۲-۱۰۰؛ ابن اثیر، ۷۵/۷؛ ابن تیمیه، کتب... ۲۰/۵). بر این روایت که گویندگان آن از مخالفان سرسخت کلام‌اند (نک: خواجه عبدالله، ۲۰۹/۵)، ویژگی‌های اسطوره‌ای بر آن غلبه دارد؛ تأثیرپذیری از آموزه یهود که این روایت بر آن تأکید دارد (ابن اثیر، نیز ابن کثیر، همانجاها)، توسط محققانی چون مادلونگ افسانه انگاشته شده (ص 505)، هر چند از سوی کسی چون ولفسن که پی‌جوی تأثرات متکلمان مسلمان از کلام یهودی است، مورد توجه قرار گرفته است (ص 265). اگر این شخص همان بیان بن سمان دانسته شود — که به تجسیم شهرت دارد — جست‌وجوی خاستگاه افکار جعد در آموزه او دشوار خواهد بود (نک: عسلی، ۴۷).

ابن تیمیه افکار او را برخاسته از صابئین حران می‌دانست (نک: دقائق، همانجا؛ نیز فان اس، II/450)، ولی دیگران چون مدائنی و بلاذری، او را زندق دانسته (بلاذری، ۱۳۵/۴-۱۳۶؛ ابن اثیر، ۴۲۹/۵؛ ذهبی، سیر... ۴۳۳/۵)، یا چون ابن ندیم (ص ۴۰۱)، به وضوح وی را از سران مانویان شمرده‌اند (برای نسبت دهری، نک: بلاذری، همانجا؛ نیز ۳۷۹/۸). در مقام شکل‌گیری شخصیت، به نظر

حیات مؤلف (۶۸۴ ق) استتساخ شده است (حتی، شم 1875). نسخه دیگری نیز در کتابخانه بریل نگهداری می‌شود (هوتسما، شم 740).

بر نظم *الذکری* جعیری شروع و تعلیقه‌های بسیاری تدوین شده، که از جمله آنها ست: شرح *ابن المجدی* شهاب‌الدین احمد ابن رجب (۷۶۷-۸۵۰ ق) که در ۸۴۴ ق تکمیل شده است (GAL, II/210). نسخه‌هایی از این شرح در کتابخانه‌های برلین (آلوارت، شم 4711) و لایپزیگ به شماره 392 موجود است (نک: فلرس، همانجا). شرح *سیط ماردینی* بدرالدین محمد (ز ۸۲۶ ق)، که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های گوتا (برج، شم 1116)، کتابخانه دانشگاه کیمبریج (براون، ذیل، شم 1318)، موزه بریتانیا و نیز در کتابخانه دمشق موجود است (GAL, S, II/205). همچنین در منابع، به بسیاری شرح دیگر اشاره شده است (مثلاً نک: ابن قاضی شهبه، ۳۵۷/۲؛ محبی، ۴۶۶/۴؛ بغدادی، ۲۱۲/۲، ۳۲۲).

مآخذ: ابن تغری بردی، *الدلیل الشافی*، به کوشش فهیم محمد شلتوت، مکه، ۱۴۰۳ ق؛ هو، *المنهل الصافی*، به کوشش محمد امین، قاهره، ۱۴۱۰/۱۹۹۰ م؛ ابن حبیب، *حسن، تذکره النبی*، به کوشش محمد امین و سعید عاشور، قاهره، ۱۹۷۶ م؛ ابن حجر عسقلانی، *احمد، الدرر الکامنه*، به کوشش محمد عبد المعید، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۲/۱۹۷۲ م؛ ابن شداد، *الاعلاق الخطیره*، به کوشش سامی دهان، دمشق، ۱۳۷۵/۱۹۵۶ م؛ ابن قاضی شهبه، *طبقات الشافعیه*، به کوشش حافظ عبد العلیم خان، بیروت، ۱۴۰۸/۱۹۸۷ م؛ ابن کثیر، *البدایه*؛ استوی، *عبد الرحیم، طبقات الشافعیه*، به کوشش عبدالله جوری، بغداد، ۱۳۹۰/۱۹۷۰ م؛ انصاری، موسی، *نزهة الخاطر و بهجة الناظر*، به کوشش عدنان محمد ابراهیم و عدنان درویش، دمشق، ۱۹۹۱ م؛ بدرالدین عینی، *عقد الجمان*، به کوشش محمد امین، قاهره، ۱۴۱۲/۱۹۹۲ م؛ بغدادی، *هدیه؛ حاجی خلیفه، کشف؛ دردیر، احمد، الشرح الکبیر*، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه؛ دمیاطی، ابوبکر، *اعانة الطالبین*، بیروت، ۱۴۱۸؛ ذهبی، محمد، *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش بشار عواد معروف و محی هلال سرحان، بیروت، ۱۴۱۳/۱۹۹۳ م؛ صفدی، *خلیل، الوافی بالوفیات*، به کوشش و داد قاضی، بیروت، ۱۴۰۲/۱۹۸۲ م؛ محبی دمشقی، محمد امین، *خلاصة الاثر*، بیروت، مکتبه خیاط؛ مقریزی، احمد، *السلوک*، به کوشش محمد عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۸/۱۹۹۷ م؛ نعیمی، عبدالقادر، *الدارس فی تاریخ المدارس*، به کوشش جعفر حسنی، دمشق، ۱۹۸۸ م؛ وادی آشی، محمد، *برنامج*، به کوشش محمد محفوظ، بیروت، ۱۹۸۲ م؛ یاقوت، *بلدان*، نیز:

Ahlwardt ; Browne, S ; GAL; GAL, S; Hitti, Ph. et al., *Descriptive Catalog of the Garrett Collection of the Arabic Manuscripts in the Princeton University Library*, Princeton, 1938; Houtsma, M.Th., *Catalogue d'une Collection de manuscrits arabes et turcs*, Leiden, 1886; Pertsch ; Rieu, Ch., *Supplement to the Catalogue of the Arabic Manuscripts in the British Museum*, London, 1984; Vollers, K., *Katalog der islamischen... Handschriften... zu Leipzig*, Osnabrück, 1975.

جَعْدُ بْنُ دِرْهَمٍ (ح ۵۰ - م ق ۱۲۰/۶۷۰-۷۳۸ م)، از نخستین متکلمان در جهان اسلام و مطرح‌کننده نظریه خلق قرآن. نام درهم، قرینه‌ای است که نشان می‌دهد پدر او از بردگان بوده و گویا در شمار کسانی است که در جریان فتوح جزیره، به اسارت درآمده و مسلمان شده است. درباره نسبت ولاء او، سخن استوارتر آن است که وی از موالی سوید بن غفله جعفی

Ca'd b. Dirhem 25 SUBAT 1991

Hüseym Atvân, el-Firak,
s. 83 -

Görüldü

Ca'd b. Dirhem

M. Şemseddin, Mufehhimin
u Atom Naranyesi, DFIFM I/82

Ca'd b. Dirhem (v. 117)

Ibrahim Medhur, firil-felsefe
tiril-islamiyye II, 27, 99

Ca'd b. Dirhem es-Şair,

Darim, er-Redd ale'l-Celmiyye,
4, 97, 100.

297-47

Ca'd b. Dirhem

27 AGUSTOS 1991

A. Nessor, Nes'etül-Fikr, 216, 417

Ca'd b. Dirhem

اداء جليل في
الدراسات
الاسلامية

Kelains

Ali Mustafa el-Gurabi
Mecelle tal. Ezher XVIII, 540-544

Ca'd b. Dirhem

Ali b. Ebül-izz,
Serhu'l-Ahde firil-Tahaviyye
s. 269.

النبي ﷺ أنه قال: خير الناس قرني. حديثه عند إدريس وداود ابني يزيد الأودي عن أبيهما عنه.

(١٤٢) [ابن خالد] الصحابي

جعدة بن خالد بن الصمة^(١) حديثه عند إدريس وداود ابني يزيد الأودي عن أبيهما عنه قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول لرجل سمين يومئذ بيده إلى بطنه: لو كان هذا في غير هذا كان خيراً لك.

(١٤٣) [بنت عبيد] الصحابية

جعدة بنت عبيد الأنصارية^(٢) أخت عفراء وأم حارثة بن النعمان والحارث بن الحباب بن الأرقم. كان رسول الله ﷺ يأتي إلى منزلها وكان يأكل عندها. قاله العدوي وابن القداح ذكر ذلك ابن عبد البر.

الجعد

(١٤٤) الجعد بن درهم

الجعد بن درهم^(٣)، مؤدب مروان الحمار، ولهذا يقال له مروان الجعدي. كان الجعد أول من تفوه أن الله لا يتكلم، وقد هرب من الشام. يقال إن الجهم بن صفوان أخذ عنه مقالة خلق القرآن. وأصله من حران. يروى أن خالد بن عبد الله القسري خطب الناس يوم الأضحى بواسطة وقال أيها الناس ضحوا تقبل الله منكم ضحاياكم فإني مضح بالجعدي بن درهم إنه زعم أن الله لم يتخذ إبراهيم خليلاً ولم يكلم موسى تكليماً ثم نزل وذبحه وهي قصة مشهورة

(١) ترجمته في طبقات خليفة ١٢٩١، والاستيعاب ٢٤٧١، وأسد الغابة ٢٨٤١، وتهذيب التهذيب ٨١٧٢، وتقريبه ٦٧، والإصابة ٢٣٧١، وتاج العروس ٥٠٦٧.

(٢) ترجمته في المحبر ٤٣٠، والاستيعاب ١٨٠٧٤، وأسد الغابة ٤١٥١، والإصابة ٢٥٢٤.

(٣) ترجمته في الطبري «أنظر الفهرس»، وابن الأثير ٥ / ٢٦٣، واللباب ١ / ٢٣٠، وشرح العيون ٢٩٣، وميزان الاعتدال ١ / ٣٩٩، وتاريخ الإسلام ٤ / ٢٣٨، والبداءة والنهاية ٩ / ٣٥٠، ولسان الميزان ٢ / ١٠٥، والنجوم الزاهرة ١ / ٣٢٢، وتاج العروس ٧ / ٥٠٦، والأعلام ٢ / ١١٤.

رواها قتيبة بن سعيد والحسن بن الصباح وذلك في حدود سنة عشرين ومئة. وأخذ جعداً عن أبان بن سمعان وأخذ أبان من طالوت ابن أخت لبيد بن الأعصم اليهودي الذي سحر النبي ﷺ وأخذ طالوت من لبيد وكان لبيد يقول بخلق التوراة. وأول من صنف في ذلك طالوت وكان زنديقاً وأفشى الزندقة وقال علي بن القاسم الخوافي: [من الوافر]

أبينوا أين جعد أين جهم ومن والاهم، لهم الثبور
كأن لم ينظم النظم قولاً ولم تسطر لجاحظهم سطور
وأين الملحد ابن أبي دؤاد لقد ضلوا وعرهم الغرور

(١٤٥) [شعر الزنج]

أبو الجعد المعروف بشعر الزنج^(١) كان وقاداً ببغداد، قصته طويلة وأمره عجيب، اقتضت به الحال في تصرفاته إلى أن صار وقاداً في أتون حمام. عشق علاماً فأخذ في قول الشعر فيه فجوده واشتد حبه في الغلام وكان الغلام ظريفاً مغرمًا بالتفاح لا يكاد يفارقه في أوانه فجاء يوماً شعر الزنج فقعد بإزاء الغلام وبيد الغلام تفاحة أهديت له فجعل يقبلها تارة ويشمها أخرى ويذنيها | من خده تارة

ومن فيه تارة فقال شعر الزنج: [من السريع]
تفاحة أكرمها ربها يا ليتني لو كنت تفاحه
تقبل الحبيب ولا تستحي من مسكه بالكف، تفاحه
تجري على خديه جواره نفسي إلى شمك مرتاحه
فلما سمع الغلام ذلك رمى بها في الطريق فأخذها شعر الزنج، واشتد كلفه بالغلام واشتد إعراض الغلام عنه فعمد شعر الزنج إلى تفاحة حمراء

عجبية فكتب عليها بالذهب: [من البسيط]
إني لأعذركم في طول صدكم من راقب الله أبدى بعض ما كتما
لكن صدودكم يودي بمن علقته به الصباية حتى ترجعوا الكلبا

(١) ترجمته في فوات الوفيات «احسان عباس» ٢٨٠/١.

الجُعْبَرِي = إبراهيم بن عمر ٧٣٢

الجُعْد = محمد بن عثمان ٣٢٢

الجُعْد بن دِرْهَم (٠٠-٠٠ نحو ١١٨ هـ) « ٧٣٦ م »

الجعد بن درهم ، من الموالي : مبتدع ، له أخبار في الزندقة . سكن الجزيرة الفراتية . وأخذ عنه مروان بن محمد لما ولي الجزيرة ، في أيام هشام بن عبد الملك ، فنسب إليه . أو كان الجعد مؤدبه في صغره . ومن أراد ذم مروان لقبه بالجعدى ، نسبة إليه . قال الذهبي : « عداؤه في التابعين ، مبتدع ضال ، زعم أن الله لم يتخذ إبراهيم خليلاً ولم يكلم موسى ، فقتل على ذلك بالعراق يوم النحر » وقال ابن الأثير : « كان مروان يلقب بالجعدى ، لأنه تعلم من الجعد بن درهم مذهبه في القول بخلق القرآن والقدر ، وقيل : كان الجعد زنديقاً ، شهد عليه ميمون بن مهران ، فطلبه هشام ، فظفر به ، وسيره إلى خالد القسرى - في العراق - فقتله » وقال الزبيدي : « الجعد بن درهم مولى سويد بن غفلة : صاحب رأى أخذ به جماعة بالجزيرة ، وإليه نسب مروان ، فيقال له الجعدى ، وكان إذ ذاك والياً بالجزيرة » وقال ابن تغرى بردى في كلامه على مروان : « كان يعرف بالجعدى ، نسبة إلى مؤدبه جعد بن درهم » وقال الديار بكرى : « مؤدبه وأستاذه » (١)

(١) ميزان الاعتدال ١ : ١٨٥ والكامل لابن الأثير ٥ : ٢٦٠ والتاج ٢ : ٣٢١ ولسان الميزان ٢ : ١٠٥ =

جَعْدَة (٠٠-٠٠) ١٨٥٤-١٨٥٤

جعدة بن كعب بن ربيعة ، من بني عامر بن صعصعة ، من عدنان : جد جاهلي ، من بنيه التابعة الجعدى (١)

الجُعْدِي (التابعة) = قيس بن عبد الله

الجُعْدِي = عمر بن علي ٥٨٦

أَبُو جَعْفَرِ الْكَاتِبِ = أحمد بن يوسف ٣٤٠

أَبُو جَعْفَرِ الْأَنْدَلُسِيِّ = أحمد بن يوسف ٧٧٩

المُقْتَدِرُ العَبَّاسِيُّ (٢٨٢-٣٢٠ هـ) (٨٩٥-٩٣٢ م)

جعفر بن أحمد بن طلحة ، أبو الفضل ، المقتدر بالله ابن المعتضد ابن الموفق : خليفة عباسي . ولد في بغداد ، وبويع بالخلافة بعد وفاة أخيه المكتفي (سنة ٢٩٥ هـ) فاستصغره الناس ، فخلعوه (سنة ٢٩٦ هـ) ونصبوا عبد الله بن المعتز ، ثم قتلوا ابن المعتز وأعيد المقتدر بعد يومين ، فطالت أيامه ، وكثرت فيها الفتن . وعصاه خادم له اسمه مؤنس - كان يستعين به في أكثر شؤونه - فاسترضاه المقتدر ، فعاد إلى الطاعة ، ثم لم يلبث أن جمع أنصاراً له ودخل بهم دار المقتدر فاخرجوه وأخرجوا معه أمه وأولاده وخواص

= الباب ١ : ٢٣٠ والنجوم الزاهرة ١ : ٣٢٢ وتاريخ الخميس ٢ : ٣٢٢

(١) التاج ٢ : ٣٢١ واللباب ١ : ٢٣٩ والنهاية للقلقشندي ١٨١

جواربه واعتقلوهم في دار مؤنس (سنة ٣١٧ هـ) وبايعوا القاهر بالله (أخا المقتدر) فأقام يومين ، وثارَت فرقة من الجيش تدعى الرجلة ، فقتلت بعض رؤساء الغلمان وأعادت المقتدر إلى الملك . وخرج مؤنس من بغداد في جمع من عصاة الجند والغلمان فقصده الموصل فاحتلها ثم عاد فهاجم بغداد ، فبرز له المقتدر بعسكره ، فانهزم أصحاب المقتدر وبقي منفرداً ، فرآه جماعة من المغاربة فقتلوه . وكان ضعيفاً مبذراً استولى على الملك في عهده خدمه ونساؤه وخاصته . والبون شاسع بينه وبين أبيه (المعتضد) : ذاك جدد شأن الدولة ، وهذا ذهب برونقها وهوى بها . وفي أيامه قتل الحلاج ، وقوى أبو طاهر القرمطي فقتل الحجر الأسود ، قال ابن دحية : « قتل القرمطي الخلق العظيم بالعراق والجزيرة والشام إلى أن عاد إلى الأحساء وملكها ، ووزراء الخليفة ، في ذلك كله ، يتنافسون في صيد الدراج وينثرون على راميا المال الجزل ويدخلون في الشريعة اللعب والهزل . وأم المقتدر تطوى عن ابنها الأخبار من الرزايا والفجائع ، وتقول : لإظهارها يؤثم قلبه ! فأدى ذلك إلى غاية الفساد » (١)

السَّرَّاجُ القَارِي (٤١٧-٥٠٠ هـ) (١٠٢٧-١١٠٦ م)

جعفر بن أحمد بن الحسين السراج

(١) ابن الأثير ٨ : ٣-٧٥ وعريب ٢٢ والنجوم الزاهرة ٣ : ٢٣٣ وتاريخ الخميس ٢ : ٣٤٥-٣٤٩ وهو فيه « جعفر بن طلحة » والنبراس لابن دحية ٩٥-١١٣ والسعودي ٢ : ٣٩٠ وتاريخ بغداد ٧ : ٢١٣

القاري البغدادي ، أبو محمد : أديب عالم بالقراآت والنحو واللغة ، من الحفاظ ، له شعر . من أهل بغداد ، مولداً ووفاة . رحل إلى مكة والشام ومصر . أشهر تصانيفه « مصارع العشاق - ط » وله « مناقب السودان » و « حكم الصبيان » ونظم عدة كتب ، منها « كتاب الخرقى » في فقه الحنابلة ، جعله نظماً . وخرج له الخطيب البغدادي « فوائده » في خمسة أجزاء (١)

الحَلِّي (١٢٧٧-١٣١٥ هـ) (١٨٦١-١٨٩٧ م)

جعفر بن أحمد بن محمد حسن بن عيسى الحلبي ، كمال الدين : شاعر ، من أهل الحلة . له « سحر بابل وسجع البلابل - ط » ديوان شعره ، جمع بعد وفاته (٢)

الكَتَّانِي (١٢٥٠-١٢٢٣ هـ) (١٨٣٤-١٩٠٥ م)

جعفر بن إدريس الحسيني الكتاني ، أبو المواهب : فقيه المالكية في عصره ، متصوف ، عالم بالتراجم . مولده ووفاته بفاس . كثير التصانيف . من كتبه « الشرب المحتضر في رجال القرن الثالث عشر - ط » و « إعلام الأئمة الأعلام وأسائدها بما لنا من الروايات وأسائدها - ط » و « كتاب في حديث إن الله يبغض أهل البيت للحمين - ط »

(١) ابن خلكان ١ : ١١٢ والمنهج الأحمد - خ - والمقصود الأرشد - خ - وسير النبلاء - خ - المجلد ١٥ والذيل على طبقات الحنابلة ١ : ١٢٣ وبنية الوعاة ٢١١

(٢) البابليات ١ : ١٨٠ ومعجم المطبوعات ٦٩٩

له ، ولا هو ممن يفعل به ، فكان لا وجه له البتة . وإذا حملناه على ما قلناه ، يصح ؛ لأنه يكون باعناً لهم على الإيمان وداعياً لهم .

٧٥١ — وقوله : ﴿ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوا رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا ﴾ [٢٧] فقد دال على قول المجيزة في أن أفعال القلب من قبله تعالى ، وذلك أن ظاهره يقتضى أنه جعل في قلوبهم الرأفة والرحمة ، وكذلك تقول ؛ لأن رأفة القلب ورفقه هما من فعله تعالى ، وإن كان المراد بها النعمة ، فمضى قرنت بالقلب ، فالمراد بها ما ذكرناه ، والله تعالى هو الذى يخلق القلوب مختلفة : ففيها ما يختص بالسوء ، وفيها ما يختص بالرحمة والرأفة .

وأما الرهبانية فلم يذكر تعالى أنه جعلها ، وإنما ذكرها ، ثم خير أنهم ابتدعوها ، وبين أنه تعالى ما كتبها عليهم ، وما ألزمهم إياها إلا ابتغاء مرضاته ، وأسلم مارعوها حق رعايتها ، فخرجوا عنها إلى المعاصي ، ولم يتمسكوا بها ، ولم يلدوها عليها .

٧٥٢ — وقوله تعالى : ﴿ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَتَّقُونَنَّا عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ ﴾ [٣٩] وتعلقهم بذلك في أن العبد لا يقدر على فعله ؛ لأن الفضل من فعله ، فبمجرد ، وذلك أن ظاهره إن دل ، فإنما يدل على أن العبد لا يقدر أصلاً ، على ما يقوله جهنم^(١) والقوم وإن جعلوا فعله خلقاً لله ، تعالى

(١) هو الجهنم بن صفوان ، مولى بنى راسب من الأزدي ، نشأ بصوفية ، وانتقل إلى الكوفة وأخذ فيها عن أحمد بن محمد بن ميمون في التأويل ، ثم انتقل إلى بلخ ، وألف فيها مقالين بن سليمان (١٥٠) المسلس ، ووجه ما وجدته عنده من القول بالتشبيه على قول بنى الخنقات ، فوالى ترمذ ، ثم دعاه الخارث بن سريج إلى قتال بنى أمية فعمل ، فقتل بنى أمويين ثم قتلته ولم يرعوى أن جهنم دهرى . وكان مقتله رجة الله عام (١٢٨) هـ . وإليه نسب طريقة الجهنمية ، كما سببت إليه العزة منذ عهد النعمان . وما اشتهر عنه القول بجبرائيل .

S-129 - 1967 (Bagdad)

الجدل الديني ، في الطبقة التالية من أئمة الفقهاء ، الذين كرهوا النزاع في العقائد وشجّبوا النظر العقلي في المسائل الايمانية ، من امثال الشافعي واحمد بن حنبل واسحق بن راهويبة ويحيى بن معين وابي يوسف والشيباني صاحبي الامام ابي حنيفة ، لا بل استمرت موجة العداء الفكري للنظر العقلي في العقائد في صفوف متكلمة اهل الحديث والحنبلة بصورة اخس حتى بعد تطور علم الكلام الى نمط من الفلسفة المدرسية - Scholastic

Theology - عرضها اثبات العقائد الموروثة والبرهنة على صحتها بالادلة والبراهين العقلية ، وذلك على ايدي متكلمة اهل السنة من اشاعره وما تريديه ، كما سنرى ذلك بعد قليل .

رابعا : بداية النظر العقلي في العقائد :

يجمع كتاب مقالات الفرق الاسلامية على ان النظر العقلي في العقائد الدينية بدأ في الاسلام على ايدي المعتزلة واسلافهم القدرية والجهمية . وفي ذلك يقول طاش كوبري زادة « اعلم ان مبدأ شيوع الكلام كان على ايدي المعتزلة والقدرية في حدود المائة من الهجرة »^(٣٠) ، ويؤيده ابن تيمية فيقول « اول من حفظ عنه مقالة التعطيل في الاسلام هو الجعد بن درهم ، واخذها عنه الجهم بن صفوان فسب اليه »^(٣١) . ويقول ابن نباتة المصري « كان الجعد بن درهم اول من تكلم في خلق القران من امة محمد بدمشق ، ثم طلب فهرب ، ثم نزل الكوفة فعلم منه الجهم بن صفوان القول الذي ينسب الى الجهمية »^(٣٢) . ويقول ابن قتيبة « غيلان الدمشقي كان قبطيا لم يتكلم احد قبله في القدر ودعا اليه الامعة الجهنمي »^(٣٣) .

- ٣٠ - طاش كوبري زادة : « مفتاح السعادة » ، ٣٧/٢ .
٣١ - ابن تيمية : « الرسالة الحموية » ، ص ١٥ .
٣٢ - ابن نباتة المصري : « شرح العيون » ، ص ١٨٦ .
٣٣ - ابن قتيبة : « كتاب المعارف » ، ص ١٦٦ .

لحقوا بخراسان خوفاً على نفوسهم ، و من تبقى منهم ستر امره و تنقل في هذه البلاد . و كان اجتمع منهم بسمرقند نحو خمسمائة رجل فاشتهر امرهم ، و اراد صاحب خراسان قتلهم ، فارسل اليه ملكك الصين ، و أحسبه صاحب التغزغز ، يقول ان في بلادى من المسلمين اضعاف من في بلادك من اهل دينى ، و يحلف له ، ان قتل واحداً منهم ، قتل الجماعة به ، و اخرب المساجد ، و ترك الارصاد على المسلمين في سائر البلاد ، فقتلهم ، فكف عنهم صاحب خراسان ، و اخذ منهم الجزية . و قد قتلوا في المواضع الاسلامية . و اما مدينة السلام ، فكنت اعرف منهم في ايام معز الدولة نحو ثلثمائة ، و اما في وقتنا هذا فليس بالحضرة منهم خمسة انفس . و هؤلاء القوم يسمون اجارى ، وهم برستاق سمرقند والصغد وخاصة بنونكث .

اسماء و ذكر رؤساء المنانية في دولة

بنى العباس و قبل ذلك

كان الجعد بن درهم ، الذى ينسب اليه مروان بن محمد ، فيقال مروان الجعدى ، و كان مؤدباً له ولولده ، فادخله في الزندقة . و قتل الجعد ، هشام بن عبد الملك في خلافته بعد ان اطال حبسه في يد خالد بن عبدالله القسرى . فيقال ان آل الجعد رفعوا قصة الى هشام ، يشكون ضعفهم و طول حبس الجعد ، فقال هشام اهو حتى بعد ، و كتب الى خالد في قتله ، فقتله يوم اضحى ، و جعله بدلاً من الاضحية ، بعد ان قال ذلك على المنبر ، بامر هشام . فانه كان يُرمى ، أعنى خالداً ، بالزندقة ، و كانت امه نصرانية . و كان مروان الجعد زنديقاً .

ومن رؤسائهم المتكلمين الذين يظهرون

الاسلام و يبطنون الزندقة

ابن طالوت . ابوشاكر ، ابن اخى ابى شاكر . ابن الأعمى^(١) الحرزى . نعمان بن ابى العوجاء . صالح بن عبدالقدوس . و هؤلاء كتب مصنفه في نصره الاثني عشر مذهب اهلها . و قد نقضوا كتباً كثيرة صنفها المتكلمون في ذلك . و من الشعراء ؛ بشار بن برد . اسحق بن خلف . ابن سيابه . سلم الحاسر^(٢) . على بن الخليل . على بن ثابت . و ممن تشهر اخيراً ؛ ابو عيسى الوراق . و ابو العباس الناشئ . و الجيهانى محمد بن احمد^(٣) .

ذكر من كان يرمى بالزندقة من الملوك والرؤساء

قيل ان البرامكة باسرها . الا محمد بن خالد بن برمك ، كانت زنادقة . و قيل في الفضل واخيه الحسن مثل ذلك . و كان محمد بن عبيدالله كاتب المهدي زنديقاً . و اعترف بذلك فقتله المهدي . قرأت بخط بعض اهل المذهب ، ان المأمون كان منهم ، و كذب في ذلك . و قيل كان محمد بن عبد الملك الزيات زنديقاً .

ومن رؤسائهم في المذهب في الدولة العباسية

ابو يحيى الرئيس . ابو على سعيد . ابو على رحا^(٤) يزدان بخت ، وهو الذى احضره المأمون من الرى ، بعد ان امنه ، فقطعه المتكلمون ، فقال له المأمون : أسلم يا يزدان بخت ، فلولا ما اعطيناك اياه من الامان ، لكان لنا و لك شأن . فقال له يزدان بخت . نصيحتك يا امير المؤمنين مسموعة ، و قولك مقبول ، ولكنك ممن

لضريت عنقه . قال أبو عبد الله البخاري : وما أبالي صليت خلف
الجهمي والرافضي ، أم صليت خلف اليهود والنصارى ، لا يسلم عليهم
ولا يعادون ، ولا يناكحون ولا يشهدون ، ولا تؤكل ذبائحهم . قال
البخاري : وحدثني أبو جعفر محمد بن عبد الله قال حدثني محمد بن قدامة
الدلال الأنصاري قال سمعت وكيعا يقول : لا تستخفوا بقولهم القرآن
مخلوق ، فإنه من شر قولهم ، وإنما يذهبون إلى التعطيل (١) قلت : وقد
روينا نحو هذا عن جماعة أخرى من فقهاء الأمصار وعلمائهم رضي الله
عنهم ، ولم يصح عندنا خلاف هذا القول عن أحد من الناس في زمان
الصحابة والتابعين رضي الله عنهم أجمعين .

وأول من خالف الجماعة في ذلك

الجعد بن درهم فأنكره عليه خالد بن عبد الله القسري وقتله ،
وذلك فيما أخبرنا أبو نصر عمر بن عبد العزيز بن عثمان بن قتادة من أصل
سماعه أنا أبو الحسن محمد بن عبد الله بن إبراهيم بن عبدة ثنا أبو عبد
الله محمد بن إبراهيم البوشنجي ثنا أبو رجاء قتيبة بن سعيد ثنا القاسم بن
محمد قال - هو بغدادي ثقة - ثنا عبد الرحمن بن حبيب بن أبي حبيب عن
أبيه عن جده قال شهدت خالد بن عبد الله القسري وقد خطبهم في يوم
أضحى بواسطة فقال : ارجعوا أيها الناس فضحوا تقبل الله عنكم ، فاني
وضح بالجعد بن درهم ، فإنه زعم أن الله تعالى لم يتخذ إبراهيم خليلا ،
ولم يكلم موسى تكليما ، سبحانه وتعالى عما يقول الجعد بن درهم عنوا
كثيرا . قال ثم نزل فذبحه قال أبو رجاء : وكان الجهم يأخذ هذا الكلام
من الجعد بن درهم . رواه البخاري في كتاب التاريخ عن قتيبة عن
القاسم بن محمد عن عبد الرحمن بن حبيب بن أبي حبيب عن أبيه عن جده
هكذا .

(١) وتشدد السلف هذا التشدد في إنكار القائلين بخلق القرآن إنما يصح من جهة أن قيام
الحادث به تعالى يستلزم نفي الصانع لأن ما يكون محلا للحادث يكون حادثا تعالى الله عن
ذلك الأفاكين . والقرآن كلام الله قائم به قديم قدمه ، وليس بحرف ولا صوت حتى يبره
كون الله محلا للحوادث تعالى الله عن يفتنون .

دار الفکر (Dar-ul-fikr)

والحدث هو حب المحبة ! وكذلك أنكروا حقيقة التكليم ، كما تقدم .
وكان أول من ابتدع هذا في الإسلام هو الجعد بن درهم ، في أوائل
المائة الثانية فضحى به خالد بن عبد الله القسري أمير العراق والمشرق
بواسطة ، خطب الناس يوم الأضحى فقال : أيها الناس ضحوا ، فقبل
الله ضحاياكم ، فإني إنا متضح بالجعد بن درهم ، إنه زعم أن الله لم يتخذ
إبراهيم خليلاً ، ولم يكلم موسى تكليماً ، ثم نزل فدبحه . وكان ذلك
بفتوى أهل زمانه من علماء التابعين رضي الله عنهم ، فجزاه الله عن
الدين وأهله خيراً ، وأخذ هذا المذهب / عن الجعد / - الجهم بن صفوان .
فأظهره وناظر عليه ، وإليه أضيف قول : « الجهمية » . فقتله مسلم بن
أحوز أمير خراسان بها ، ثم انتقل ذلك إلى المعتزلة أتباع عمرو بن عبيد ،
وظهر قولهم في أثناء خلافة المأمون ، حتى امتحن أئمة الإسلام ، ودعواهم
إلى الموافقة لهم على ذلك . وأصل هذا مأخوذ عن الشركين والصائبة ،
وهم ينكرون أن يكون إبراهيم خليلاً وموسى كليلاً ، لأن الخلقة هي كمال
المحبة المستفرقة للمحب ، كما قيل :

قد تخلت مسلك الروح مني ولدانسي الخليل خليلاً

ولكن محبته وخلته كما يليق به تعالى . كما نرى صفاته . ويشهد لما
ذات عليه الآية الكريمة ما ثبت في « الصحيح » عن أبي سعيد الخدري ،
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال : « لو كنت متخذاً من أهل الأرض
خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً ، ولكن صاحبكم خليل الله » (١) ، يعني
نفسه . وفي رواية : « إني أبرأ إلى كل خليل من خلته ، ولو كنت / متخذاً /
من أهل الأرض خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً » . وفي رواية : « إن الله
اتخذني خليلاً كما اتخذ إبراهيم خليلاً » . فبين صلى الله عليه وسلم أنه

(١) في الاصل : فانه .

(٢) صحيح ، وتقدم نحوه .

یکبار در ۱۴۰۹ در بیروت، به تحقیق حسن محمد مقبولی اهدل، و بار دیگر در ۱۴۱۰ در ریاض، به تحقیق بهاء محمد شاهد، چاپ و منتشر شده است (عطیه و دیگران، ج ۲، ص ۷۰۷؛ برای اطلاع تفصیلی از آثار وی ← بروکلیمان، <ذیل>، ج ۲، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ جعبری، مقدمه مقبولی اهدل، ص ۵۳-۶۹). جعبری در ۹۲ سالگی (ابن کثیر، ج ۷، جزء ۱۴، ص ۱۶۸)، به سال ۷۳۲ در شهر الخلیل از دنیا رفت (اسنوی؛ ابن جزری، همانجاها).

منابع: ابن تغری بردی، المنهل الصافی، ج ۱، چاپ محمد محمدامین، قاهره ۱۹۸۴؛ ابن جزری، غایة النهایة فی طبقات القراء، چاپ برگشترسر، قاهره [بی تا]؛ ابن حجر عسقلانی، الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة، چاپ محمد سید جاد الحق، قاهره ۱۹۶۶/۱۳۸۵؛ ابن شاکر کتبی، فوات الوفيات، چاپ احسان عباس، بیروت ۱۹۷۳-۱۹۷۴؛ ابن قاضی شهبه، طبقات الشافعية، چاپ حافظ عبدالعظیم خان، حیدرآباد دکن ۱۳۹۸-۱۴۰۰/۱۹۷۸-۱۹۸۰؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۷، چاپ احمد ابوملحم و دیگران، بیروت ۱۹۸۷/۱۴۰۷؛ ابن وردی، تاریخ ابن وردی، نجف ۱۳۸۹/۱۹۶۹؛ اسماعیل بن علی ابوالقداء، المختصر فی أخبار البشر، ج ۴، چاپ محمد زینهم محمد عزب و یحیی سید حسین، قاهره [۱۹۹۹]؛ عبدالرحیم بن حسن اسنوی، طبقات الشافعية، چاپ کمال یوسف حوت، بیروت ۱۹۸۷/۱۴۰۷؛ اسماعیل بغدادی، هدیه العارفین، ج ۱، در حاجی خلیفه، ج ۵؛ ابراهیم بن عمر جعبری، رسوخ الاحبار فی منسوخ الاخبار، چاپ حسن محمد مقبولی اهدل، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۹؛ مجیرالدین عبدالرحمان بن محمد حنبلی، الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل، نجف ۱۳۸۶/۱۹۶۶، چاپ افسس قم ۱۳۶۸ ش؛ محمد بن احمد ذهبی، معجم شیوخ الذهبی، چاپ روحیه عبدالرحمان سیوفی، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰؛ یوسف البیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیة و المعربیة، قاهره ۱۳۴۶/۱۹۲۸، چاپ افسس قم ۱۴۱۰؛ محمد بن مکی شهید اول، الدرر الشریعة فی فقه الامامیة، قم ۱۴۱۲-۱۴۱۴؛ صفدی؛ محیی الدین عطیه، صلاح الدین حنفی و محمد خیر رمضان یوسف، دلیل مؤلفات الحدیث الشریف المطبوعة القديمة و الحدیثة، بیروت ۱۴۱۶/۱۹۹۵؛ محمد بن جابر وادی آشی، برنامج الوادی آشی، چاپ محمد محفوظ، بیروت ۱۹۸۲؛ عبداللّه بن اسعد یافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقظان، بیروت ۱۹۹۷/۱۴۱۷؛

Carl Brockelmann, *Geschichte der arabischen Literatur*,
Leiden 1943-1949, Supplementband, 1937-1942.

/ مقدااد ابراهیم کوشالی /

جعدين درهم، از متکلمان نیمه نخست قرن دوم که به سبب قدری بودن و قول به خلق قرآن مشهور است. در باره اصل و نسب وی اختلاف نظر وجود دارد. ثعالبی (ص ۴۳) او را از موالی بنی مروان، سمعانی (ج ۲، ص ۶۶) از موالی سُویدین عَقَلَه، ابن نباته (ص ۱۸۵) از موالی بنی حکم، و ابن کثیر (ج ۹،

همانجا؛ ابن شاکر کتبی، ج ۱، ص ۳۹؛ صفدی، ج ۶، ص ۷۳-۷۴؛ ابن حجر عسقلانی، همانجا)، در موصل (ابوالقداء، همانجا) خواند و فقه را از وی آموخت (ابن قاضی شهبه، ج ۲، ص ۳۱۹). جعبری بعدها به دمشق رفت و مدتی در آنجا به استماع حدیث (همانجا) و بحث و مناظره (ابن شاکر کتبی؛ ابن تغری بردی، همانجاها) پرداخت، سپس حدود چهل سال در شهر الخلیل اقامت گزید (ابن وردی؛ ابن قاضی شهبه، همانجاها) و تا پایان عمر، شیخ این شهر بود (ابن حجر عسقلانی، همانجا؛ حنبلی، ج ۲، ص ۱۵۴).

برخی دیگر از استادان وی عبارت بودند از: جمال الدین محمد بن سالم مَنبجی، ابراهیم بن خلیل، کمال بن وضاح، عماد بن اشرف علوی و عبدالرحیم بن زجاج (ابن حجر عسقلانی، همانجا؛ برای اطلاع از دیگر استادان جعبری ← وادی آشی، همانجا). او همچنین برای نقل قرائتهای مختلف، از شریف بن بدر داعی اجازه داشت (صفدی، ج ۶، ص ۷۳). عدهای نیز در محضر جعبری قرائتهای مختلف را فراگرفتند (ابن جزری، ج ۱، ص ۲۱). فقیه نامور امامیه، محمد بن مکی معروف به شهید اول، از شاگردان وی در علم قرائت بود (شهید اول، ص ۲۳).

جعبری افزون بر دانش قرائت، با علوم گوناگون، نظیر ادبیات عرب، شعر، حدیث، فقه، اصول و علوم قرآن آشنا بود و این، از تنوع موضوعات و کثرت تألیفات او استفاده می شود (← یافعی، ج ۴، ص ۲۱۴؛ حنبلی، همانجا). مقبولی اهدل، مصحح کتاب رسوخ الاحبار فی منسوخ الاخبار تألیف جعبری، نام ۱۵۱ کتاب از تألیفات جعبری را ذکر کرده است (← جعبری، مقدمه، ص ۵۳-۶۹).

بسیاری از تألیفات او به نظم است که یکی از مهم ترین آنها قصیده‌ای با عنوان *نزهة البررة فی القراءات العشرة* است (برای اطلاع از برخی آثار منظوم وی ← وادی آشی، همانجا). شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (متوفی ۷۴۸) تصریح کرده که این اثر را از خود جعبری فراگرفته است (ذهبی، ص ۱۱۶). برخی از مهم ترین آثار جعبری بدین قرار است: *کنز المعانی فی شرح حرز الامانی* یا شرح شاطیبه؛ *جمیلة ارباب المراسد فی شرح عقیلة اتراب القضاة*، که به اختصار آن را *الابحاث الجمیلة فی شرح العقیلة* گفته اند؛ *رسوم التحدیث فی علوم الحدیث* (وادی آشی، ص ۴۸)؛ *الکتاب المعتبر فی اختصار المختصر*، که خلاصه‌ای است از کتاب المختصر در فقه، تألیف ابن حاجب (متوفی ۶۴۶)؛ *الامتداء فی الوقف و الابتداء* (بغدادی، ج ۱، ستون ۱۵)؛ *تدمیث التذکیر فی التأنیث و التذکیر*، و دیوان شعر، که هر دو در مصر چاپ شده است (سرکیس، ج ۱، ستون ۶۹۹). اثری دیگر از وی با عنوان *رسوخ الاحبار فی منسوخ الاخبار*

سلسلة دراهات في مباحث توحيد الأسماء والصفات:

(٣)

مقالة التَّعْطِيلِ

وَالجَعَانِ بْنِ كَرِيمٍ

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	56781
Tas. No:	297-4 T.E.M.M

تأليف

الدكتور محمد بن خليفة التميمي

عضو هيئة التدريس بالجامعة الإسلامية
بالمدينة المنورة

أضواء السلف

1418 / 1997

Riyad

نشأ بالبلاد التونسية من عالم أديب، تذييل واستدراك ابن المؤلف: علي النيفر، دار الغرب الإسلامي، بيروت - لبنان 1996م، ط1، جزءان؛ • عبد الوهاب، حسن حسني، كتاب العمر في المصنّفات والمؤلفين التونسيين، مراجعة وإكمال محمد العروسي المطوي وبشير البكوش، جزءان؛ • كخالة، محمد عمر رضا، معجم المؤلفين تراجم مصنّفي الكتب العربية، مكتبة المثنى ودار إحياء التراث العربي، بيروت، 15 جزءا في 7 مجلدات؛ • النيفر، محمد الشاذلي، صحيفة العمل، الجمعة 11 سبتمبر 1970م؛

• محفوظ، محمد، تراجم المؤلفين التونسيين، دار الغرب الإسلامي، بيروت - لبنان، 1405هـ/1985م، ط1، 5 أجزاء؛ • فهرس المخطوطات، دار الكتب الوطنية، تونس، الجزء الأول (مرقون)؛ • ابن حمادة، جمال، الفهرس العام للمخطوطات الجزء الثامن القسم الأول، تقديم وإشراف، جمعة شيخة، دار الكتب الوطنية، تونس، 1994م، ط1.

د. منير بن المختار التليلي
الجامعة العربية للعلوم - تونس

الجعد بن درهم، أحد العلماء الأفاضل من الموالي البارزين الذين نبغوا في العلوم الدينية. أصله من خراسان، وكان من موالي بني مروان، عاش وترى في حي الفلاسين بدمشق. وأول من قال بخلق القرآن في دمشق، فطلبه بنو أمية فهرب منهم وسكن مدينة الكوفة فلقبه الجهم بن صفوان (ت 128هـ) فأخذ هذا القول عنه.

عمل معلما ومربيا لمروان بن محمد (ت 132هـ) آخر خلفاء الأمويين، لذلك سمي بمروان الجعدي. ومن ثم نستطيع أن نتبين ملامح شخصية الجعد ومكانته العلمية. إذ إن اختياره مربيا ومعلما يلقي العلوم لابن أحد الأمراء يبنى عن مكانة الجعد العلمية، وعن شخصية متزنة جمعت بين فضل العلوم الدينية، وفهمها للآيات القرآنية، والأحاديث النبوية، والإلمام بالتاريخ

العربي والتاريخ الإسلامي. ومن المشهور أن أغلبية المربين لأولاد الملوك، يختارون بعناية فائقة بعد أن تتوافر فيهم فصاحة القول، وجودة النطق، وحسن الخلق، وأمانة النفس، وحب العدل، والتمسك بالمثل العليا والأخلاق الفاضلة.

وتذكر الروايات أن الجعد كان من التابعين الذين أدركوا عصر الصحابة وسمعوا منهم وعاشوا بينهم [الذهبي، ميزان الاعتدال، 1/ 185]، ودار بينه وبين وهب بن منبه (114هـ) حوار طويل يتعلق بتأويل الصفات الإلهية.

وقد اشتهر عن الجعد قوله بخلق القرآن مع اعتماده على التأويل العقلي، مما أدى إلى اصطدامه بالدولة الأموية، فطلب هشام بن عبد الملك (125هـ) من واليه خالد القسري (126هـ) أن يقبض عليه ويقتله. واختلف في سبب ذلك

ففي حين نسب ابن النديم (385هـ) الجعد إلى المانوية [الفهرست، 473]، أرجع أغلب المؤرخين سبب القتل إلى الأسباب السياسية، وأهمها موالاته الجعد لمروان بن محمد، واعتماده على مبدأ التأويل العقلي وكرهية الدولة الأموية لهذا المنهج ومهاجمة الموالي للنظام الأموي.

واختلف في سنة مقتل الجعد ما بين سنة 117هـ/735م وسنة 120هـ/737م وهي السنة التي عزل فيها خالد القسري عن أعماله جميعا.

أولئك

لم يترك الجعد مؤلفات نستطيع أن نتبين في ضوئها اتجاهه الفكري أو أي نصوص ترشدنا إلى تحديد رأيه في قضايا العقيدة على وجه اليقين. ولكن يمكن أن نتبين مما وصلنا في بعض المصادر بعض آراء الجعد التالية:

1 - تأويل الصفات:

في أواخر القرن الأول الهجري الذي عاش فيه الجعد أثرت مسألة الصفات الإلهية، واختلف رأي العلماء فيها ما بين التنزيه والتشبيه، ومال الجمهور إلى إثباتها كما جاءت في القرآن الكريم، لأن تصور الذات الإلهية متصفة بصفات البشر أمر لا مفر منه، علاوة على ذلك ظهور الفرق الخالية، أمثال السبئية والهشامية، الذين أخذوا بمنهج التشبيه والتجسيم. وفي هذا الجو ظهر الجعد يدعو إلى تأويل الصفات وأنكرها جملة ليصون وحدة الله تعالى [مذكور، في الفلسفة الإسلامية، 1/ 27] وبعيد مظنة تشبيهه الله بمخلوقاته، أو مماثلته للموجودات اعتمادا على قوله تعالى: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» [الشورى: 11].

فاتجاه الجعد هو رد فعل لمبدأ التشبيه الذي ظهر لغلو الناس في إثبات الصفات الحسية، فأخذ بمبدأ التأويل العقلي في الصفات بما يتناسب مع

سمو الذات الإلهية، وكون الرب مخالفا للأشياء.

ويقول المؤرخون: «إن الجعد زعم أن الله لم يتخذ إبراهيم خليلا، ولم يكلم موسى تكليما» [البخاري، خلق الأفعال، ص 8]. ولما كان الجو العام الذي عاش فيه ساد نوع من الغلو في التشبيه المادي، وأن الناس فهمت الخلقة بالمعنى الحسي، وكذلك التكليم الذي تم بين الله وموسى، قام الجعد يدافع عن قضية التنزيه، ونفى أن تكون الخلقة بمعنى الصداقة والإخاء، أو أن العلاقة علاقة الحب والمودة القائمة بين طرفين، كل هذا منفي عن الله. والخلقة هنا بمعنى الاصطفاء والاختيار، فالله سبحانه يصطفي من يشاء من عباده.

وكذلك القول في التكليم فهو لا ينفي واقعة التكليم، ولكن الاختلاف وقع في طبيعتها ونستطيع أن نقرب وجهة نظره بمنهج الزمخشري (ت 538هـ) في تفسير قوله تعالى: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا» [الأعراف: 143]، «كلمه ربك من غير واسطة كما يكلم الملك، وتكليمه أنه يخلق الكلام منطوقا به في بعض الأجرام كما خلقه مخطوطا في اللوح»، وروي أن موسى ﷺ «كان يسمع ذلك الكلام من كل جهة» [الكشاف، 1/ 56].

ويرى بعض المؤرخين أن الجعد بن درهم تأثر بالمؤثرات الأجنبية في قوله بخلق القرآن. وأهمها المؤثر الفارسي، واليهودي والمسيحي، ونزد هذا القول بأن المانوية تؤمن بالثنوية، أي بوجود إلهين، وتدعو إلى الزهد والرهينة وقطع النسل، والجعد بعيد عن هذه الأفكار. والمعتقد اليهودي قائم على التجسيم والتشبيه، والجعد يأخذ بمبدأ التنزيه وتأويل الصفات الخيرية، ونرفض أيضا المصدر المسيحي إذ إن جوهر الثالث يعتمد على قدم الكلمة، في حين أن القول بخلق القرآن يرفض قدم الكلمة ويحافظ على وحدة الذات الإلهية [الزعات المادية، 1/ 683].

وكان من دعائه : اللهم إني أعوذ بك من زيغ القلوب ، ومن تبعات الذنوب ، ومن مرديات الأعمال ومضلات العين . وقال الأوزاعي عنه أنه قال : عبيد الرحمن لو أنتم لم تدعوا إلى الله طاعة إلا عملتموها ولا معصية إلا اجتنبتموها ، إلا أنكم تحبون الدنيا لكم كما لم ذلك عقوبة عند الله عز وجل . وقال : إن الله يغفر الذنوب لمن تاب منها ، ولكن لا يمحوها من الصحيفة حتى يوقف العبد عليها يوم القيامة .

ترجمة الجعد بن درهم

هو أول من قال بخلق القرآن ، وهو الذي ينسب إليه مروان الجعدي ، وهو مروان الحمار ، آخر خلفاء بني أمية . كان شيخه الجعد بن درهم ، أصله من خراسان ، ويقال إنه من موالى بنى مروان ، سكن الجعد دمشق ، وكانت له بها دار بالقرب من القلاسين إلى جانب الكنيسة ، ذكره ابن عساكر . قلت : وهي محلة من الخواصين اليوم غربها عند حمام القطنين الذي يقال له حمام قلينس . قال ابن عساكر وغيره : وقد أخذ الجعد بدعته عن بيان بن سمان ، وأخذها بيان عن طالوت ابن اخت لبيد بن أعصم ، زوج ابنته ، وأخذها لبيد بن أعصم الساحر الذي سحر رسول الله (ص) ، عن يهودى باليمن ، وأخذ عن الجعد الجهم بن صفوان الخزري ، وقيل الترمذي ، وقد أقام ببلخ ، وكان يصلي مع مقاتل بن سليمان في مسجده ويتناظران ، حتى نفى إلى ترمذ ، ثم قتل الجهم بأصبهان ، وقيل بمرود ، قتله نائبها سلم بن أجور رحمه الله وجزاه عن المسلمين خيراً ، وأخذ بشر المريسي عن الجهم ، وأخذ أحمد بن أبي دواد عن بشر ، وأما الجعد فانه أقام بدمشق حتى أظهر القول بخلق القرآن ، فتطلبه بنو أمية فهرب منهم فسكن الكوفة ، فلقبه فيها الجهم بن صفوان فتقلد هذا القول عنه ، ثم إن خالد بن عبد الله القسري قتل الجعد يوم عيد الاضحى بالكوفة ، وذلك أن خالداً خطب الناس فقال في خطبته تلك : أيها الناس ضحوا يقبل الله ضحاياكم ، فاني مضح بالجعد بن درهم ، إنه زعم أن الله لم يتخذ إبراهيم خليلاً . ولم يكلم موسى تكليماً ، تعالى الله عما يقول الجعد علواً كبيراً . ثم نزل فذبجه في أصل المنبر .

وقد ذكر هذا غير واحد من الحفاظ منهم البخاري وابن أبي حاتم والبيهقي وعبد الله بن أحمد وذكره ابن عساكر في التاريخ ، وذكر أنه كان يتردد إلى وهب بن منبه ، وأنه كان كلما راح إلى وهب يقتل ويقول : أجمع للعقل ، وكان يسأل وهباً عن صفات الله عز وجل فقال له وهب يوماً : ويلك يا جعد ، أقصر المسألة عن ذلك ، إني لأظنك من الهالكين ، لو لم يخبرنا الله في كتابه أن له يداً ما قلنا ذلك ، وأن له عينا ما قلنا ذلك ، وأن له نفساً ما قلنا ذلك ، وأن له سمماً ما قلنا ذلك ، وذكر الصفات من العلم والكلام وغير ذلك ، ثم لم يلبث الجعد أن صلب ثم قتل . ذكره ابن عساكر ، وذكر في ترجمته أنه قال للحجاج بن يوسف ويروي لعمران بن حطان :

حماد بن زید در بصره، سفیان ثوری در کوفه و اوزاعی در شام پیشوایان حدیث و فقه زمان خود بوده‌اند (ابن ابی حاتم، تقدمه، ۱۷۶ - ۱۷۷؛ مزی، ۲۴۵/۷). حتی بعضی حماد را برتر دانسته‌اند (نک: ذهبی، ۴۶۰/۷). علمای رجال او را از ثقات شمرده و نوشته‌اند که ۴ هزار حدیث در حافظه داشته است (ابن سعد، ۲۸۶/۷؛ عجللی، ۱۳۰ - ۱۳۱؛ ابن معین، معرقة الرجال، ۹۴/۱، ۱۰۸). او چون نابینا بود، از حفظ حدیث می‌گفت (ابن حبان، مشاهیر، ۱۵۷). از مشایخ وی کسانی چون ایوب سختیانی، هشام بن عروه و عمرو بن دینار قابل ذکرند (ابن معین، تاریخ، ۲۱۴/۴؛ ابن منجویه، ۱۵۶/۱). طوسی (ص ۱۷۳) او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده است. وی با اینکه از اقربان مالک بن انس بود، از او روایت کرده است (قاضی عیاض، ۲۵۷/۱). نامهای مشایخ وی را ابن منجویه (همانجا)، مزی (۲۴۰/۷ - ۲۴۲) و ذهبی (۴۵۷/۷) به تفصیل آورده‌اند. و از راویان وی می‌توان عبدالله بن مبارک، عبدالرحمن بن مهدی، سفیان بن عیینه، وکیع، خلف بن هشام بزاز و یحیی بن سعید قطان را یاد کرد (نک: ابن سعد، ۳۴۲/۷ - ۳۴۸؛ ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ۱۳۷/۲۱، ۲۴۵ - ۲۴۷/۷؛ مزی، ۲۴۵ - ۲۴۷/۷؛ ابن سعد، ۲۸۶/۷) او را عثمانی خوانده و در روایتی از وی آمده که هر کس قائل به فضل علی (ع) بر عثمان باشد، در حقیقت قائل به خیانت اصحاب پیامبر (ص) است (ابو نعیم، ۲۵۹/۶). حماد بن زید با معتقدان به خلق قرآن و قدر مخالف بود و با ابو حنیفه و قیاس تا آنجا مخالفت داشت که وقتی خبر وفات او را شنید، خدای را سپاس گفت (ابن معین، تاریخ، ۱۸۸/۴، ۳۲۷؛ ابو نعیم، ۲۵۸/۶ - ۲۵۹). احادیث و روایات حماد در صحاح اهل سنت مانند صحیح بخاری (۱۰۹/۱، ۱۹۷/۷، ۲۳۸)، صحیح مسلم (۲۱/۱، ۲۳، ۲۷)، سنن ترمذی (۴۸۱/۴) و دیگر کتب حدیث چون مسند احمد (۴/۵)، سنن دارمی (ص ۵۵۸) و سنن دارقطنی (۲۲۱/۱) نقل شده‌اند. همچنین ابن ابی حاتم (تقدمه، ۱۷۸ - ۱۸۱)، قاضی عیاض (۸۷/۱، ۱۳۰)، ابن صلاح (صص ۱۰۲، ۱۴۸) و ذهبی (۶۹/۷، ۷۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۲) اقوال و نظریات وی را در جرح و تعديل راویان آورده‌اند.

۲. ابو اسماعیل حماد بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید ابن درهم (۱۹۹ - ۲۶۷/ق ۸۱۴ - ۸۸۱م)، محدث، فقیه و قاضی مالکی. تاریخ تولد او را ۱۹۸ ق نیز نوشته‌اند (خطیب، ۱۵۹/۸). وی در بصره زاده شد و در همانجا رشد یافت و نزد عالمانی چون ابومصعب زهری، ابو محمد حکمی، عبدالله بن مسلمة قعنبی و دیگران حدیث شنید و فقه را نزد احمد بن معدل بن غیلان بصری فرا گرفت (همانجا؛ قاضی عیاض، ۱۸۱/۳). کسان زیادی از وی حدیث شنیده و روایت کرده‌اند که از آن جمله، ابراهیم بن حماد فرزند وی، محمد بن جعفر خراطی، حسین بن اسماعیل محاملی و محمد بن خلف بن حبان را می‌توان نام برد (وکیع، ۲۶۸/۲؛ خطیب، همانجا). حماد بن اسحاق با خلفا مصاحبت داشت (ذهبی، ۱۶/۱۳) و از خواص الموفق ابو احمد بن

حجر، احمد بن علی، لسان المیزان، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱ ق؛ ابن خلکان، وفیات؛ ابن خیر، محمد، فهرسة، به کوشش فرانسیسکو کودرا، بغداد، ۱۹۶۳م؛ ابن شاکر، کتبی، محمد، عیون التواریخ، نسخة خطی احمد ثالث، استانبول، شه ۲۲۲۹؛ ابن شجرى، هبة الله، الامالی، حیدرآباد دکن، ۱۳۴۹ ق؛ ابن عماد، عبدالحی، شذرات الذهب، قاهره، ۱۳۵۰ ق؛ ابن کثیر، البداية؛ ابن ماکولا، علی بن هبة الله، الاکمال، به کوشش عبدالرحمن ابن یحیی معلی، حیدرآباد دکن، ۱۴۰۲ ق / ۱۹۸۲م؛ ابن ندیم، الفهرست؛ ابو حیان توحیدی، علی بن محمد، الامتاع والمؤانسة، به کوشش احمد امین و احمد الزین، قاهره، ۱۹۳۹م؛ ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف، تذکرة النحاة، به کوشش عقیف عبدالرحمن، بیروت، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶م؛ بستانی ف؛ بغدادی، ابضاح؛ همو، هدیه؛ بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، به کوشش یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دارالمعرفة؛ جبوری، عبدالله، ابن درستویه، بغداد، ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴م؛ حاجی خلیفه، کشف؛ خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، قاهره، ۱۳۴۹ ق؛ همو، شرف اصحاب الحدیث، به کوشش محمد سعید خطیب اوغلی، آنکارا، ۱۹۷۱م؛ داوودی، محمد بن علی، طبقات المفسرین، بیروت، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳م؛ ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط و ابراهیم زبیب، بیروت، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴م؛ همو، البیرو، به کوشش محمد سعید بن بسونی زغلول، بیروت، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵م؛ همو، میزان الاعتدال، به کوشش علی محمد بجای، بیروت، ۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۳م؛ ریاضی زاده، عبداللطیف بن محمد، اسماء الکتب، به کوشش محمد تونجی، دمشق، ۱۴۰۳ ق؛ زبیدی، محمد بن حسن، طبقات النحویین و اللغویین، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۷۳م؛ زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، بولاق، ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ ق؛ سخاوی، محمد بن عبدالرحمن، الاعلان بالتویخ، به کوشش ف. روزنثال، بغداد، ۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۳م؛ سعمانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، به کوشش عبدالرحمن معلی یمانی، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۶م؛ سیوطی، بغیة الوعاة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۵م؛ همو، المزهر، به کوشش محمد احمد جاد المولی بک و دیگران، بیروت، ۱۹۸۶م؛ صفدی، خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، به کوشش د. کراوولسکی، بیروت، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱م؛ طاش کوبری زاده، احمد بن مصطفی، مفتاح السعادة حیدرآباد دکن، ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ ق؛ فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، الیقلیة، به کوشش محمد مصری، دمشق، ۱۳۹۲ ق / ۱۹۷۲م؛ قالی، اسماعیل بن قاسم، الامالی، بیروت، دارالکتب العلمیة؛ قفطی، علی بن یوسف، انباء الرواة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۱ ق / ۱۹۵۲م؛ مرزبانی، محمد بن عمران، الموشح، به کوشش محب الدین خطیب، قاهره، ۱۳۸۵ ق؛ مشار، جایی عربی؛ وزیر، خطی؛ یاقوت، ادبا؛ همو، بلدان؛ نیز؛

GAL; GAL, S; GAS. محمد علی لسانی فشارکی

ابن درهم، عنوان افراد خاندانی از عالمان و قضات مالکی که در سده‌های ۲ تا ۴ تا ۸ تا ۱۰ در عراق می‌زیسته‌اند. نیای بزرگ آنان درهم از اسیران سیستانی بود که در ردیف موالی خانواده جریر بن حازم جهضمی از دی درآمد (ابن حبان، الثقات، ۲۱۷/۶ - ۲۱۸). این خاندان ابتدا در بصره می‌زیستند و سپس به بغداد منتقل شدند، اما علاوه بر این دو شهر در مدینه منوره، فارس و یزد نیز صاحب منصب قضا بوده‌اند. در برخی از منابع از اینان با عنوان آل حماد یا بنو حماد نیز یاد شده است (قاضی عیاض، ۱۶۶/۳، ۱۶۷). مهم‌ترین افراد خاندان ابن درهم اینانند:

۱. ابو اسماعیل حماد بن زید بن درهم، معروف به ازرق (۹۸ - ۱۷۹/ق ۷۱۶ - ۷۹۵م)، محدث بصری. او نخست شغل بزاز داشت، اما پس از جندی به فراگیری علم روی آورد (قاضی عیاض، ۵۵۹/۲). در مورد منزلت علمی حماد گفته شده که مالک بن انس در حجاز،

فماذا بمحمد ، فقال له محمد : ألم أمرك ؟ فقال الخصي : بلى والله قد أمرتني . فضرب هشام الخصي وشتم ابنه .

قال عبد الله بن علي بن عبد الله بن عباس : جمعت دواوين بني أمية فلم أر ديواناً أصح ولا أصلح للامة والسلطان من ديوان هشام . وقيل : وأني هشام برجل عنده قيان وخمر وبربط ، فقال : اكسروا الطنبور على رأسه . فبكي الشيخ لما ضربه . فقال : عليك بالصبر . فقال : أتاني أبكي للضرب ؟ إنما أبكي لاحتراره البربط إذ سمّاه طنبوراً ! قال : وأغلظ رجل لهشام ، فقال له : ليس لك أن تُغلظ لإمامك . قيل : وتفقد هشام بعض ولده فلم يحضر الجمعة ، فقال : ما منعتك من الصلاة ؟ قال : نفقت دابتي . قال : أفعزت عن المشي ؟ فمنعه الدابة سنة . قيل : وكتب إليه بعض عماله : قد بعثت إلى أمير المؤمنين بسلة دراقن ، وكتب إليه : قد وصل الدرّاقن فأعجب أمير المؤمنين ، فزد منه واستوثق من الدعاء . وكتب إلى عامل له قد بعث بكماة : قد وصلت الكماة وهي ٤ أربعون ، وقد تغيرت بعضها من حشوها ، فاذا بعثت شيئاً فأجد حشوها في الظرف ° [الذي يجعلها فيه] بالرمل حتى لا تضطرب ولا يصيب بعضها بعضاً . وقيل له : أنطمع في الخلافة ؟ فأنت بخيل جبان ! قال : ولیم لا أطمع فيها وأنا حلیم عفيف ؟

قيل : وكان هشام ينزل الرصافة وهي من أعمال قنسرین ، وكان الخلفاء قبله وأبناء الخلفاء ينتهبون هرباً من الطاعون فينزلون البرية ، فلما أراد هشام

١ فناد .

٢ وهم .

٣ نعم .

٤ ماذا .

٥ الطرق .

٦ يندرون .

أن ينزل الرصافة قيل له : لا تخرج فإن الخلفاء لا يطعنون ولم ير خليفة طعن . قال : أتريدون أن تجربوا في ؟ فنزلها ، وهي مدينة رومية .

قيل : إن الجعد بن درهم أظهر مقاله بخلق القرآن أيام هشام بن عبد الملك ، فأخذه هشام وأرسله إلى خالد القسري ، وهو أمير العراق ، وأمره بقتله ، فحبسه خالد ولم يقتله ، فبلغ الخبر هشاماً ، فكتب إلى خالد يلومه ويعزم عليه أن يقتله ، فأخرجه خالد من الحبس في وثاقه ، فلما صلت العيد يوم الأضحى قال في آخر خطبته : انصرفوا وضحوا يقبل الله منكم ، فإني أريد أن أضحى اليوم بالجعد بن درهم ، فإنه يقول : ما كلم الله موسى ولا اتخذ إبراهيم خليلاً ، تعالى الله عما يقول الجعد علواً كبيراً . ثم نزل وذبحه .

قيل : إن غيلان بن يونس ، وقيل ابن مسلم ، أبا مروان أظهر القول بالقدر في أيام عمر بن عبد العزيز ، فأحضره عمر واستتابه ، فتاب ثم عاد إلى الكلام فيه أيام هشام ، فأحضره من ناصرة ثم أمر به فقطعت يداه ورجلاه ، ثم أمر به فصلب .

قيل : وجاء محمد بن زيد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب إلى هشام ، فقال : ليس لك عندي صلة ، ثم قال : إيتاك أن يغرك أحد فيقول لم يعرفك أمير المؤمنين ، إنني قد عرفتك ، أنت محمد بن زيد فلا تقيمن وتنفق ما معك ، فليس لك عندي صلة ، الحق بأهلك .

قال مجتمّع بن يعقوب الأنصاري : شتم هشام رجلاً من الأشراف ، فوبّخه الرجل وقال : أما تستحي أن تشتمني وأنت خليفة الله في الأرض ؟ فاستحيا منه وقال : اقتصص^٣ مني . قال : إذا أنا سفية مثلك . قال : فخذ مني

١ ويغرم .

٢ يعزل .

٣ اقتبس .

ويقول ابن خلدون في مقدمته « وردت في القرآن أي آخر نوحهم التثنية ، مرة في الذات وأخرى في الصفات » فاما السلف : فقبلوا أدلة التزييه لكثرتها ووضوح دلالاتها ، وعلموا استحالة التثنية ، وفضلوا بأن الآيات من كلام الله ، فأمنوا بها ولم يتعرضوا لعناها بحث ولا تأويل ، وهذا معنى قول الكثير منهم « أقرؤوها كما جاءت » أي : آمنوا بأنها من عند الله ولا تعرضوا لتأويلها ولا تغييرها ، لجواز ان تكون ابتلاء ، فيجب الوقف والاذعان له . وشدد لعصرهم مبتدعة اتبعوا ما تشابه من الآيات ، وتوغلوا في التثنية ، ففريق شبهوا في الذات باعتماد اليد والقدم والوجه ، عملا بطواهر وردت بذلك فوقعوا في التجسيم الصريح ومخالفة أي التزييه المطلق وفريق منهم ذهبوا الى التثنية في الصفات ، كأتيان الجهة والاستواء والنزول والصوت والحرف وامثال ذلك وآل قولهم الى التجسيم » (٢٨) .

ثانيا - التطور التاريخي للمشكلة :

يربط كتاب الفرق القول بنفي الصفات الالهية بشخصين هما : الجعد بن درهم (٢٩) والجهم بن صفوان (٣٠) . يقول ابن نباته :

(٢٨) ابن خلدون ، المقدمة ، ص ٨٣٥ (الفصل الخاص بعلم

الكلام) .

(٢٩) الجعد بن درهم ، كان من موالي بني الحكم ، ومن المحتمل ان يكون فارسيا ، وكان مؤدبا لروان بن الحكم آخر خلفاء بني امية ، ولذا كان يسمى بـ « مروان الجعدي » ، لانه تعلم منه . اظهر الجعد مقالته في زمن خلافة هشام بن عبدالملك (١٠٥ - ١٢٥هـ) فأخذه هشام وارسله الى خالد بن عبدالله القسري والي العراق يأمره بقتله ، فذبحه خالد صبيحة يوم عيد الاضحى . انظر : ابن نباته « شرح العيون » ص ١٨٦ . ابن الاثير « الكامل في التاريخ » ٧٠٤/٥ . ابن كثير « البداية والنهاية » ١٦/١٠ . القاسمي : تاريخ الجهمية والمعتزلة ، ص ١٤ .

(٣٠) جهم بن صفوان الراسبي ، وكنيته أبو محرز ، ويصرف بالترمذي والسمرقندي ، كان كاتباً للحارث بن سريج عظيم الازد بخراسان =

Mus., index; Ch. Pellat, *Ibn Shuhayd*, 'Ammān [1966], 41; idem, *Diwān Ibn Shuhayd*, 23-5; F. Bustāni, *Dā'irat al-ma'ārif*, ii, 82-3.

(3) Abū Hātim Muḥammad b. 'Abd Allāh, brother of the above, was *mushāwar* and *kādi* of Firriṣh, then also *kādi* of Cordova and in charge of the *maẓālim*-court. He died in 414/1023. See Ibn al-Faraḍi, no. 1673; Nubāhi, *Marḥaba*, 86, 87; Ibn al-Khaṭīb, *A'māl*, 49; Dozy, *Hist. des Mus. d'Esp.*, iii, 209.

(4) Abū Bakr Muḥammad b. Aḥmad, son of the chief *kādi* (2), was renowned for his virtue, his learning and his honesty. He was appointed vizier during the reign of Yaḥyā b. 'Ali [see ḤAMMŪDIDS], became *kādi* of Cordova in 430/1039 and died on 3 Rabi' I 435/10 October 1043. See Ibn Bassām, i/2, 15; Ibn Bashkuwāl, 34; Nubāhi, 84; Ibn Sa'īd, *Mughrib*, 70; Ibn al-Khaṭīb, *A'māl*, 56.

Abu 'l-'Abbās Aḥmad and Abū 'Ali al-Ḥasan, sons of Abū Hātim (3), are also mentioned but played a less important rôle than the above. See in particular Ibn Bassām, iv/1, 28; Ibn Sa'īd, *Mughrib*, 160.

(CH. PELLAT)

✕ IBN DIHYA [= DAHYA], 'UMAR B. AL-ḤASAN AL-KALBĪ, also known under the name of IBN AL-DJUMAYYIL, Andalusian poet, philologist, and traditionist, born probably in Valencia, in the middle of the 6th/12th century (the year of his birth is variously given as 544, 546, 547 or 548). His *kunya* was Abu 'l-Faḍl but he preferred to call himself Abu 'l-Khaṭṭāb and this is what he is generally called. In some sources he appears with the *lakab* Maḍjīd al-Dīn, but he used that of Dhū 'l-nasabayn (he who has two [illustrious] origins), since he claimed descent through his father from Dihya b. Khalifa [q.v.] and through his mother from al-Ḥusayn b. 'Ali b. Abi Tālib. Other *kunyas* of his are known, which are hardly ever used, and various other *nisbas*: al-Dānī (from Denia), al-Balansī, al-Sabti, al-Andalusī.

While still very young he began his journeys in search of learning, particularly in philology and *ḥadīth*, visited various towns in al-Andalus and the Maghrib and met famous teachers, among those in Andalusia being Ibn Bashkuwāl, Ibn Khayr and Ibn Maḍā' [q.v.]. He twice filled the office of *kādi* of Denia, which he was obliged to give up after being denounced for passing a sentence of extreme cruelty. After living for some time in North Africa—in 595/1198 he was expounding in Tunis the *Ṣaḥīḥ* of Muslim—he undertook the Pilgrimage to Mecca and on the way stayed in Egypt, to which he was to return later. He next visited Syria, 'Irāq and Persia, and went as far as Nisābūr in his eagerness to collect traditions and to meet the most famous masters in this subject. In 604/1207, when he was at Arbela, where the feast of the birth of the Prophet was being celebrated with much ceremony, he wrote a work for the occasion entitled *Kilāb al-Tanwīr fī mawlid al-sirāḍj al-munīr*, which ended in a long poem in praise of the *amīr* Muẓaffar al-Dīn al-Malik al-Mu'azzam, who rewarded him with a payment of a thousand *dīnārs*. On his return to Egypt, the Ayyūbid al-Malik al-'Ādil appointed him tutor to his son; when the latter succeeded his father, under the title of al-Malik al-Kāmil, he founded the *Dār al-ḥadīth* and appointed Ibn Dihya as director of it; but towards the end of his life (he died in 633/1235) he was dismissed by the sultan—one source even states that he was flogged and paraded in disgrace through the streets of the city—who

The judgements of his contemporaries on Ibn Dihya's character and work are contradictory. Whereas the Andalusians in general praise him highly and refer to his great learning, the Eastern critics regard him as a charlatan because of his false claim to an illustrious genealogy, as a plagiarist (Ibn Khallikān states that the poem dedicated to Muẓaffar al-Dīn was written by Ibn Mammāti), or as a liar (which various sources consider to have been the reason for his expulsion from the *Dār al-ḥadīth al-Kāmiliyya*). The titles are known of about twenty of his works, of various types, the majority of which have not survived. There have recently appeared two editions of the work for which he is chiefly known, *al-Muṭrib fī ash'ār ahl al-Maghrib*, a vast anthology of Arabic poets of the West, compiled in Egypt and dedicated to his royal patron al-Malik al-Kāmil. The remainder of his surviving work is so far unpublished.

Bibliography: In addition to that given in Brockelmann, I, 310-2, S I, 544-5, see the study by M. Ghāzi, *Ibn Dihya fī 'l-Muṭrib*, in *RIEM*, i (1953), 161-74, Sp. tr., *ibid*, 172-90, and the long introduction to the Egyptian edition of the *Muṭrib* published by I. al-Ibyāri, Ḥ. 'Abd al-Maḍjīd, and A. Aḥmad Badawī, Cairo 1954. Another edition of the same work was published in the same year, at Khartoum, by Muṣṭafā 'Awād.

(F. DE LA GRANJA)

○ IBN DĪNĀR [see 'ISĀ B. DĪNĀR; MĀLIK B. DĪNĀR; MUḤAMMAD B. DĪNĀR; YAZĪD B. DĪNĀR].

✕ IBN DIRHAM, DJA'D, heretic, was a native of Khurāsān but spent most of his life at Damascus; he was imprisoned and then put to death, on the orders of Hishām b. 'Abd al-Malik [q.v.], by Khālīd al-Ḳasrī [q.v.] on the day of the Feast of Sacrifices as a substitute for the ritual sacrifice of a sheep; the sources vary on the place and date of his execution: Kūfa or Wāsiṭ, 124/742 or 125/743. Very few facts are known on the doctrinal position of Dja'd b. Dirham; it is, however, clear that anti-Marwānid political propaganda and theological propaganda directed against the Mu'tazilis (whom their enemies wished to accuse not only of having non-Muslim ideologies but also of being influenced by the heretics of the early period of Islam) were in part the reason for the accusations directed at him during five centuries, from al-Dārimī to Ibn Taymiyya: he was accused of having advanced the doctrines, later specifically associated with the Mu'tazilis, of the created *Ḳur'ān* and of free will, errors which he was said to have led Marwān b. Muḥammad to hold; of having professed a radical doctrine of denial of the Divine attributes (*ta'ṣīl*, of which the Mu'tazilis were also accused), whence probably the saying attributed to him by Khālīd: "God did not speak to Moses, nor take Abraham as His friend"; he is described as a *dahri* and appears prominently in the list of *zindīqs* in the *Fihrist*; according to some verses quoted by al-Muṭaḥhar al-Maḳḍisī, the followers of Dja'd's religion, beardless men (a characteristic borrowed from the portrait of the Manichean "Elect"), accuse the Prophet of lying and deny the resurrection. He is also associated with Djahm b. Ṣafwān [q.v.]; it is certain, however, that the latter did not profess the doctrine of free will. Without casting doubt on the authenticity of the majority of these statements, the co-ordination of which is, however, difficult, it should nevertheless be noted that there is no mention at

all Djad b. Dirham in sources as important as the *Tarikh* of Tabari (where he appears *Annales I.*)

Mus., index; Ch. Pellat, *Ibn Shuhayd*, 'Ammān [1966], 41; idem, *Dīwān Ibn Shuhayd*, 23-5; F. Bustāni, *Dā'irat al-ma'ārif*, ii, 82-3.

(3) Abū Hātim Muḥammad b. 'Abd Allāh, brother of the above, was *mushāwar* and *kāḍī* of Firriḥ, then also *kāḍī* of Cordova and in charge of the *maẓālim*-court. He died in 414/1023. See Ibn al-Faraḍī, no. 1673; Nubāhi, *Markaba*, 86, 87; Ibn al-Khaṭīb, *A'māl*, 49; Dozy, *Hist. des Mus. d'Esp.*, iii, 209.

(4) Abū Bakr Muḥammad b. Aḥmad, son of the chief *kāḍī* (2), was renowned for his virtue, his learning and his honesty. He was appointed vizier during the reign of Yaḥyā b. 'Alī [see HAMMŪDIDS], became *kāḍī* of Cordova in 430/1039 and died on 3 Rabi' I 435/10 October 1043. See Ibn Bassām, i/2, 15; Ibn Baḥkuwāl, 34; Nubāhi, 84; Ibn Sa'īd, *Muḥrib*, 70; Ibn al-Khaṭīb, *A'māl*, 56.

Abu 'l-'Abbās Aḥmad and Abū 'Alī al-Ḥasan, sons of Abū Hātim (3), are also mentioned but played a less important rôle than the above. See in particular Ibn Bassām, iv/1, 28; Ibn Sa'īd, *Muḥrib*, 160.

(CH. PELLAT)

× IBN DIHYA [= DAHYA], 'UMAR B. AL-ḤASAN AL-KALBĪ, also known under the name of IBN AL-DJUMAYYIL, Andalusian poet, philologist, and traditionist, born probably in Valencia, in the middle of the 6th/12th century (the year of his birth is variously given as 544, 546, 547 or 548). His *kunya* was Abu 'l-Faḍl but he preferred to call himself Abu 'l-Khaṭṭāb and this is what he is generally called. In some sources he appears with the *laqab* Maḍjīd al-Dīn, but he used that of Dhū 'l-nasabayn (he who has two [illustrious] origins), since he claimed descent through his father from Dihya b. Khalifa [q.v.] and through his mother from al-Ḥusayn b. 'Alī b. Abī Ṭālib. Other *kunyas* of his are known, which are hardly ever used, and various other *nisbas*: al-Dānī (from Denia), al-Balansī, al-Sabti, al-Andalusī.

While still very young he began his journeys in search of learning, particularly in philology and *ḥadīth*, visited various towns in al-Andalus and the Maghrib and met famous teachers, among those in Andalusia being Ibn Baḥkuwāl, Ibn Khayr and Ibn Maḍā' [q.v.]. He twice filled the office of *kāḍī* of Denia, which he was obliged to give up after being denounced for passing a sentence of extreme cruelty. After living for some time in North Africa—in 595/1198 he was expounding in Tunis the *Ṣaḥīḥ* of Muslim—he undertook the Pilgrimage to Mecca and on the way stayed in Egypt, to which he was to return later. He next visited Syria, 'Irāq and Persia, and went as far as Nisābūr in his eagerness to collect traditions and to meet the most famous masters in this subject. In 604/1207, when he was at Arbela, where the feast of the birth of the Prophet was being celebrated with much ceremony, he wrote a work for the occasion entitled *Kitāb al-Tanwīr fi maṭlūḍ al-sirāḍj al-munīr*, which ended in a long poem in praise of the *amīr* Muẓaffar al-Dīn al-Malik al-Mu'azzam, who rewarded him with a payment of a thousand *ḍinārs*. On his return to Egypt, the Ayyūbid al-Malik al-'Ādil appointed him tutor to his son; when the latter succeeded his father, under the title of al-Malik al-Kāmil, he founded the *Dār al-ḥadīth* and appointed Ibn Dihya as director of it; but towards the end of his life (he died in 633/1235) he was dismissed by the sultan—one source even states that he was flogged and paraded in disgrace through the streets of the city—who appointed in his place the poet's brother, Abū 'Uṭmān, who survived him for only a short time (d. 634/1237).

The judgements of his contemporaries on Ibn Dihya's character and work are contradictory. Whereas the Andalusians in general praise him highly and refer to his great learning, the Eastern critics regard him as a charlatan because of his false claim to an illustrious genealogy, as a plagiarist (Ibn Khallikān states that the poem dedicated to Muẓaffar al-Dīn was written by Ibn Mammāti), or as a liar (which various sources consider to have been the reason for his expulsion from the *Dār al-ḥadīth al-Kāmiliyya*). The titles are known of about twenty of his works, of various types, the majority of which have not survived. There have recently appeared two editions of the work for which he is chiefly known, *al-Muṭrib fī ash'ār ahl al-Maghrib*, a vast anthology of Arabic poets of the West, compiled in Egypt and dedicated to his royal patron al-Malik al-Kāmil. The remainder of his surviving work is so far unpublished.

Bibliography: In addition to that given in Brockelmann, I, 310-2, S I, 544-5, see the study by M. Ghāzī, *Ibn Dihya fī 'l-Muṭrib*, in *RIEM*, i (1953), 161-74, Sp. tr., *ibid*, 172-90, and the long introduction to the Egyptian edition of the *Muṭrib* published by I. al-Ibyārī, Ḥ. 'Abd al-Maḍjīd, and A. Aḥmad Badawī, Cairo 1954. Another edition of the same work was published in the same year, at Khartoum, by Muṣṭafā 'Awaḍ.

(F. DE LA GRANJA)

× IBN DĪNĀR [see 'ISĀ B. DĪNĀR; MĀLIK B. DĪNĀR; MUḤAMMAD B. DĪNĀR; YAZĪD B. DĪNĀR].

× IBN DIRHAM, DJA'D, heretic, was a native of Khurāsān but spent most of his life at Damascus; he was imprisoned and then put to death, on the orders of Hishām b. 'Abd al-Malik [q.v.], by Khālīd al-Kasrī [q.v.] on the day of the Feast of Sacrifices as a substitute for the ritual sacrifice of a sheep; the sources vary on the place and date of his execution: Kūfa or Wāsīt, 124/742 or 125/743. Very few facts are known on the doctrinal position of Dja'd b. Dirham; it is, however, clear that anti-Marwānid political propaganda and theological propaganda directed against the Mu'tazilis (whom their enemies wished to accuse not only of having non-Muslim ideologies but also of being influenced by the heretics of the early period of Islam) were in part the reason for the accusations directed at him during five centuries, from al-Dārimī to Ibn Taymiyya: he was accused of having advanced the doctrines, later specifically associated with the Mu'tazilis, of the created Qur'ān and of free will, errors which he was said to have led Marwān b. Muḥammad to hold; of having professed a radical doctrine of denial of the Divine attributes (*ta'ṭīl*, of which the Mu'tazilis were also accused), whence probably the saying attributed to him by Khālīd: "God did not speak to Moses, nor take Abraham as His friend"; he is described as a *dahrī* and appears prominently in the list of *zindīqs* in the *Fihrist*; according to some verses quoted by al-Muṭahhar al-Maḥḍisī, the followers of Dja'd's religion, beardless men (a characteristic borrowed from the portrait of the Manichean "Elect"), accuse the Prophet of lying and deny the resurrection. He is also associated with Djahm b. Saḥwān [q.v.]; it is certain, however, that the latter did not profess the doctrine of free will. Without casting doubt on the authenticity of the majority of these statements, the co-ordination of which is, however, difficult, it should nevertheless be noted that there is no mention at all of Dja'd b. Dirham in sources as important as the *Ta'rikh* of al-Ṭabari (where he appears, *Annales*, i,

الحمد لله محمد بن مؤدب مروان الحمار هو أول من استعمل
 بان الله ما أخذ إبراهيم خليلاً ولا كلم موسى وان ذلك لا يجوز عند الله
 قال المدائني: كان زنديقاً وقد قال له ذهب: اني لا اصدق
 من الربا لكن علوم خبرنا الله ان له يد وان له عيناً ما قلنا
 ذلك ثم لم يلبث الحمدان صل
 Zehbi
 Sijeri alaiminunubelo
 ٤٣٣

عن أبيه قال: كان الجراح بن عبد الله عامل خراسان كلها، حربها
 وصلاتها، ومالها. وقال الوليد: ثنا ابن جابر قال: في سنة اثنتي عشرة ومائة
 غزا الجراح أرض التُّرك، فدخل، ثم رجع، فأدركته التُّرك، فقتل هو
 وأصحابه. وقال أبو سُفيان الجُميري: كان الجراح على أرمينية، وكان رجلاً
 صالحاً، فقتله الخزر، ففرغ الناس لِقْتله في البُلدان.

وروى صفوان بن عمرو، عن سُليم بن عامر قال: دخلتُ على الجراح،
 وعنده أمراء الأجناد، فإذا به قد رفع يديه، ورفعوا، فمكث طويلاً، ثم قال
 لي: يا أبا يحيى، تدري ما كتبنا فيه؟ قلت: لا، قال: سألتنا الله الشهادة،
 فوالله ما علمتُ أنه بقي منهم أحدٌ في تلك الغزاة إلا استشهد، قال: فبعث
 الجراح إلى الأمراء أن ينضموا إليه حين دُهِموا فأقبلوا إليه.

وقال خليفة^(١): زحف الجراح من بردعة سنة اثنتي عشرة إلى ابن
 خاقان، وهو مُحاصِرُ أَرْدَبِيل، فاقتلوا، فقتل الجراح لثمانٍ بَقِيْنَ من رمضان،
 وغلبت الخزر على أذربيجان، وبلغت خيولهم إلى الموصل.

قال الواقدي: كان البلاء بمقتل الجراح على المسلمين عظيماً، فبُكي
 عليه في كل جُنْدٍ من أجناد العرب وفي الأمصار، رحمه الله تعالى.

(١) التاريخ - ص ٣٤٢.

Thk. Qura Abolisslam Tedamir

٣٤١ - (جرير بن زيد)^(١) خ م ن - أبو سلمة الأزدي البصري. عن عامر بن
 سعد بن أبي، وتبوع الحميري، وسالم بن عبد الله، وغيرهم. وعنه ابن أخيه
 جرير بن حازم، ويزيد بن حازم.

٣٤٢ - (جُعثل^(٢) بن هاعان)^(٣) ٤ - أبو سعيد الرُعيني القُتَيْباني^(٤)
 المصري، قاضي إفريقية. عن أبي تميم الجيشاني. وعنه بكر بن سودة،
 وعبيد الله بن زحر: قال ابن يونس: توفي قريباً من سنة خمس عشرة ومائة.

٣٤٣ - الجعد بن درهم

مؤدب مروان بن محمد الحمار، ولهذا يقال له: مروان الجعدي. كان
 الجعد أول من تفوه بأن الله لا يتكلم، وقد هرب من الشام. ويقال: إن
 الجهم بن صفوان أخذ عنه مقالة خلق القرآن^(٥)، وأصله من حران. فبلغنا عن
 عقيل بن معقل بن منبه قال: وقف الجعد على وهب بن منبه، فجعل يسأله

(١) التاريخ الكبير ٢١٢/٢ رقم ٢٢٢٨، المعرفة والتاريخ ٣/٢٥، الجرح والتعديل ٢/٥٠٣ رقم
 ٢٠٧١، أسماء التابعين ٤٣٧/١ رقم ١٧١، الجمع بين رجال الصحيحين ١/٧٥، تهذيب
 الكمال ٤/٥٣٢ رقم ٩١٥، الكاشف ١/١٢٦ رقم ٧٧٨، تهذيب التهذيب ٢/٧٢-٧٣ رقم
 ١١٣ تقريب التهذيب ١/١٢٧ رقم ٥٣، خلاصة تهذيب التهذيب ٦١.

(٢) جُعثل: بضم الجيم، وسكون العين وضمّ الثاء المثناة، وقيل بفتح الجيم.

(٣) التاريخ لابن معين ٨٣/٢ وفيه «هاعان» بتقديم العين، وهو تصحيف، المعرفة والتاريخ
 ٢/٥٠٥، الكنى والأسماء ١/١٨٨، الجرح والتعديل ٢/٥٤٢ رقم ٢٢٢٥ وفيه «جعيل» بالياء
 المعجمة من تحت بدل الثاء المثناة من فوق، الإكمال لابن ماكولا ١٠٧/٢، تهذيب الكمال
 ٤/٥٥٨-٥٦٠ رقم ٩٢٥، الكاشف ١/١٢٧ رقم ٧٨٦، المشبه ١/١٦٦، تهذيب التهذيب
 ٢/٧٩ رقم ١٢٢، تقريب التهذيب ١/١٢٨ رقم ٦٣، خلاصة تهذيب التهذيب ٦٥.

(٤) في الأصل «الفتياني» والتصحيح من (اللباب ٢/٢٤٢).

(٥) تاريخ الرسل والملوك ١/٥٩١، العيون والحدائق لمجهول ١٥٥، الكامل في التاريخ
 ٥/٢٦٣ و٤٢٩، اللباب ١/٢٣٠، سير أعلام النبلاء ٥/٤٣٣ رقم ١٩٢، ميزان الاعتدال
 ١/٣٩٩ رقم ١٤٨٢، المغني في الضعفاء ١/١٣١ رقم ١١٢٨، البداية والنهاية ٩/٣٥٠
 و٣٦٠، الوافي بالوفيات ١١/٨٦-٨٧ رقم ١٤٤، سرح العيون ٢٩٣، لسان الميزان ٢/١٠٥
 رقم ٤٢٧، النجوم الزاهرة ١/٣٢٢ تاريخ الخميس ٢/٣٢٢، تاج العروس ٧/٥٠٦.

(٦) في (الاختلاف في اللفظ لابن قتيبة) ص ٥٦-٥٧ كلام في ذلك.

نموذج من الأعمال الخيرية

في
إدارة الطباعة المنيرية

سنة ١٣٤٩ هـ

Caid b. Dirhem (235-237)

الحقوق محفوظة

تجعة الثانية

١ هـ - ١٩٨٨ م

عمل ووصع
محمد منير عبده آغا الدمشقي

أحد علماء الأزهر الشريف وصاحب إدارة الطباعة المنيرية

Türkiye Diyanet Vakfı
İslam Ansiklopedisi
Kütüphanesi

yit No. : 10401

saif No. : 297
Dimanمكتبة الرسم الشافعي
الرياض

الرسم الشافعي

لكة العربية السعودية

لرمز البريدي ١١٤٥١

٢٣٥

بيان تراجم علماء أهل الاعتزال

نفسه ولكنه سن سنة سيئة فكان أول من تكلم في القدر ونهى الحسن [البصري] الناس عن مجالسته وقال: هو ضال مضل اه، وقال محمد بن شعيب بن شابور عن الأوزاعي: أول من نطق في القدر رجل من أهل العراق يقال له: سوسن كان نصرانيا فأسلم ثم تنصر فأخذ عنه معبد الجهني، وأخذ غيلان عن معبد - وسأق ترجمة غيلان الدهشقي، وسبب قتله في زمن هشام بن عبد الملك قريبا - وقال مرحوم بن عبد العزيز العطار عن أبيه وعمه كان الحسن يقول: اياكم ومعبد فانه ضال مضل، وقال السمعماني في الانساب: معبد بن خالد الجهني كان يجالس الحسن البصري وهو أول من تكلم بالبصرة في القدر فسلك أهل البصرة بعده مسلكتها لما رأوا عمرو بن عبيد، وقال البخاري: حدثنا موسى بن اسماعيل عن جعفر - يعني ابن سليمان - حدثنا مالك بن دينار قال: لقيت معبد الجهني بمكة بعد ابن الأشعث وهو جرح وقد قاتل الحجاج في المواطن كلها فقال: لقيت الفقهاء والناس لم ارمثل الحسن ياليتنا أظناه [أي في نيه لنا عن مخالطة معبد والاختذ عنه] قيل: قتله الحجاج، وقيل: قتله الملك وصلبه بدمشق في سنة ثمانين واراخ الله الخلق منه.

وابن الأشعث المذكور هنا هو عبد الرحمن بن محمد بن الأشعث بن قيس الكندي كان قائدا من قواد الحجاج بن يوسف الثقفي سيره بجيش لغزو بلاد رتييل بسجستان - وكان بينهما مشي في النفوس - فلما دخلها واتفق مع رؤساء جيشه على اخراج الحجاج من أرض العراق انتقض عليه ونشبت بينهما معارك ظفر فيها عبد الرحمن هذا وتم له ملك سجستان وكرمان والبصرة وفارس الاخراسان وكان عليها المهلب واليا لعبد الملك ابن مروان ثم خرجت البصرة من يده فاستولى على الكوفة فقصده الحجاج فحدث بينهما وقصدير الجاحم ودامت مائة وثلاثة أيام وانتهت بخروج ابن الأشعث من الكوفة وكان جيشه ستين ألفا فتابعت هراثم جيشه في مسكن وسجستان وتفرق من معه ولم يبق معه الا عدد يسير فلجأ الى رتييل فحماه مدة فوردت اليه كتب الحجاج تهديدا ووعيدا اذا لم يقتل ابن الأشعث أو يقبض عليه ويرسله اليه، فقتله وبعث برأسه الى الحجاج سنة ثمانين.

الجعد بن درهم

وعن قال بالقدر وكان رأسا في ذلك الجعد بن درهم - مؤدب مروان بن محمد ابن مروان بن الحكم آخر ملوك بني أمية - مولى سويد بن غفلة، وقيل: مولى بني الحكم وعداده في التابعين.

نموذج من الأعمال الخيرية

٢٣٤

الى هنا تم ما أردت ايراده من تراجم علماء أهل السنة والجماعة من التابعين فن بعدهم وها أنا شارح بذكر تراجم اساطين علماء المعتزلة والقدرية الذين لهم الراسة الكبرى فيهم. ولعل قائلا يقول: لم اقتصر على تراجم بعض التابعين وتابعي التابعين ممن ليس لهم شهرة عظيمة ومكانة سامية في قلوب الناس اجمع؟ ولم تذكر أحدا من مؤسسي المذاهب الأربعة.

فأقول: وقد كثفت بذكر بعض علماء أهل السنة والجماعة المحبوبين للسواد الأعظم من المسلمين - اعني جمهور العوام وكثير من طلاب العلم لئلا يتوهم ان ليس هناك من يساويهم أو يفضلهم في العلم والعمل، والحجة والجدل ولم تعرض لتراجم الفقهاء المشهورين أئمة المذاهب الأربعة كابي حنيفة النعمان بن ثابت، وأبي عبد الله محمد بن ادريس الشافعي وغيرهما لأن عظم مكاتبتهم وعلوم مراتبهم وتعرضوا كرههم بلغ من الشهرة في نفوس السواد من الأمة الاسلامية مبلغ وجود الشمس في وقت الزوال والسماء مصحبة لا يشوبها سحب ولا يحول بينها وبين الناظر حجاب.

وانما اقتصر على ذكر بعض أفراد علماء التابعين وتابعي التابعين لأن هؤلاء الاعلام الذين ذكرتهم كانوا في عصر أئمة علماء القدرية والمرجئة والمعتزلة، ولم تعرض لذكر ترجمة أحد من الصحابة رضئ الله عنهم لانهم موثقون عدول ليس هم محل جرح وتعديل. ولنتشرع بذكر طائفة من كبار علماء القدرية والمرجئة والمعتزلة الذين أسسوا المذاهب الباطلة والعقائد الفاسدة وكانوا أول القائلين بها، والداعين اليها، والتابعين عنها، والناصرين لها ليمتاز هؤلاء أصحاب البدع والضلالة، ويعرف مذهب أهل السنة والهداية.

أولئك آباءي فحفي بمثلهم. اذا جمعتا يا جرير الجامع

ترجمة معبد الجهني

أول من قال بالقدر في البصرة ومخالف مذهب جماعة أهل السنة معبد الجهني البصري يقال: إنه ابن عبد الله بن عكيم، ويقال: ابن عبد الله بن عويم، ويقال: ابن خالد، روى عن معاوية بن أبي سفيان. والحسن بن علي. وابن عباس. وابن عمر وغيرهم، وعنه الحسن البصري. وسعد بن ابراهيم. وقادة. ومالك بن دينار وغيرهم، ذكره ابن سعد في الطبقة الثانية من تابعي أهل البصرة، وكان أول من تكلم في القدر بالبصرة وكان رأسا فيه وقدم المدينة فافسد فيها ناسا، قال الذهبي في الميزان: تابعي صدوق في

شذرات الذهب

في

أخبار من ذهب

للمؤرخ الفقيه الأديب أبي الفلاح عبد المحي

ابن العسّاد الحنبلي

المتوفى سنة ١٠٨٩هـ

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No :	175-1
Tasnif No. :	322.94 1888.9

الجزء الأول

طبعة جديدة

دار احياء التراث العربي
بيروت

عند من ورثه جهنم ويسقى من ماء صديد) فدعا بالمصحف فنصبه غرضاً وأقبل يرميه وهو يقول :

أتوعد كل جبار عند فما أنا ذلك جبار عند

إذا ما جئت ربك يوم حشر فقل يارب خرقني الوليد

وذكر محمد بن يزيد المبرد أن الوليد أُلحِد في شعر له ذكر فيه النبي صلى الله عليه وسلم ومن ذلك الشعر :

تلعب بالخلافة هاشمي بلا وحى أتاه ولا كتاب

فقل لله يمنعني طعامي وقل لله يمنعني شرابي

فلم يمهل بعد قوله هذا إلا أياماً حتى قتل . انتهى ما ذكره في المروج ملخصاً . وأم الوليد بنت أخي الحجاج بن يوسف الثقفي ويكنى أبا العباس وقصمه الله وهو ابن سبع وثلاثين سنة وقيل اثنان وأربعون سنة ودفن بدمشق بين باب الجاية وباب الصغير .

وفيها توفي جلة بن سحيم الكوفي روى عن ابن عمر ومعاوية .

وفي المحرم هلك خالد بن عبد الله القسري الدمشقي الأمير تحت العذاب وله ستون سنة وكان جواداً ممدحاً خطيباً مفوهاً خطب بواسط يوم أضحى وكان عن حضره الجعد بن درهم فقال خالد في خطبته الحمد لله الذي اتخذ إبراهيم خليلاً وموسى كليماً فقال الجعد وهو بجانب المنبر لم يتخذ الله إبراهيم خليلاً ولا موسى كليماً ولكن من ورا ورا فلما أكمل خالد خطبته قال يا أيها الناس ضحوا قبل الله ضحايكم فاني مضح بالجعد بن درهم فانه زعم أن الله لم يتخذ إبراهيم خليلاً ولا موسى كليماً في كلام طويل ثم نزل فذبحه في أسفل المنبر فله ما أعظمها وأقبلها من أضحية . والجعد هذا من أول من نبى الصفات وعنه انتشرت مقالة الجهمية اذ من هذا حذوه في ذلك الجهم بن صفوان عاملهما الله تعالى بعدله قال الذهبي في المغني الجعد بن درهم ضال مضل زعم أن الله تعالى لم يتخذ إبراهيم

ناتج مَدِينَة

للرّازي

«ت ٤٦٠ هـ / ٢١٠٦٨»

Caid b. Dirhem

٤٠١-٤٠٨

طبعة جديدة منقحة الحق بها ذيله

كتاب الاختصاص

للعرشاني

4953
953.3
RA2-T

تحقيق
حسين بن عبدالله العمري

عني بتحقيق ووضع
فهارس الطبعة الأولى
مستوفى عمدة العمري
عبد الجبار زكار
قدم لها
الركن نبيته عاقل

ذكر قتل الجعد بن درهم الذي كان يناظر وهباً

في صفات الله سبحانه وتعالى ، فيقول : لا تموت إلا مقتولاً !

[٩٢-٢] حدثني الحسين بن محمد ، قال : أخبرنا / أبو الخير محمد بن أحمد بن عبد الله ، قال أخبرني أبو القاسم بن محمد العمري ، عبد الرحمن بن حبيب بن أبي حبيب عن أبيه عن جده ، قال : شهدت خالد بن عبد الله القسري خطب الناس بواسطة يوم النحر وقال : من كان يريد أن يضحى فلينطلق فليضح ، بارك الله له في أضحته فإني مُضَحٌّ بالجعد بن درهم ! زعم أن الله تعالى لم يكلم موسى وأن الله تعالى لم يتخذ إبراهيم خليلاً ، سبحانه الله وتعالى عما يقول الظالمون علواً كبيراً ، قال : ثم نزل إليه فذبحه (١).

وجدت بخط علي بن عبد الوارث ، قال : حدثني عبيد الله بن محمد اليكشوري ، قال : حدثني محمد بن يعلى الأوساني - من أهل ضر - من رجال عبد الرزاق ؛ إلا أنه سمع هذا من صباح ، قال صباح بن سليمان عن عبد الرزاق بن همام ، عن داود بن قيس قال : سمعت وهباً يقول : « إن الله لما أهبط آدم أعطاه بذراً كل شيء ، ثم أتبعه جبريل بعد شهرين بشعير الجعرة (٢) ، وبارك فيها فزرعها آدم وحصدتها في سبعين ليلة »

(١) وكان ذلك نحو سنة ١١٨ هـ ؛ انظر: اللباب ٢٨٣/١ ، ميزان الاعتدال ١٤٥٩/١ ، الكامل لابن الأثير ١٦٠/٥ ، المعتزلة لزهدي جاز الله ص ٣٣ .
(٢) الجعرة : الشعر العظيم ، (المحيط) .

لجان (١) ينفعكم فيه المطر ترعون قليلاً وتحصدون كثيراً ، وإن عصيتموني سقيتم لجان لا ينفعكم فيه المطر ، ترعون فيه كثيراً وتحصدون قليلاً ، وأمر السماء فتكون كالصفيحة من النحاس الذي لا ينفذ (٢) منها شيء ، وأمر الأرض فتكون كالصفيحة من الحديد التي لا ينبت فيها شيء ، وما سقيتم في خلال ذلك فهو رحمة بالبهائم فإذا كان ذلك سلطت عليه الغربان والصراصير والجناب ، فامتشحوه في خلال ذلك ، أميت حكماءكم وقراءكم (٣) وأولي النهى منكم ، وأمّرت عليكم شراركم .

★ ★ ★

(١) اللجان : الماء القليل والكثير ، ضد (المحيط) .
(٢) س : « يقطر » .
(٣) ليست في : صبا .

كتاب

الرد على الجهمية

تأليف

أبي سعيد عثمان بن سعيد الدارمي

200-280

ومن المحقق ان تأليف الكتاب في سنة مائة وخمسين
من الهجرة . انظر ص : 86

KLM

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kitap No. :	1428
Tasnif No. :	297.47 DAR-R-

1960 .

c.w.k. Gleerup
Lund

E.J. Brill
Leiden

الجزء الأول

Celun b. Safwan

Udd b. Dirhem

تأليف

الدكتور على سامي النشار

Ph. D. Cantab.

Thalim Dity not Vath Islam Ansiklopedial	
Kep. : 5320-1	
Tasrif No. : 181.2	
	NFS.N

الطبعة السابعة

مزيدة ومنقحة

١٩٧٧

DIA Islam Tersebut
M.02



دار المعارف

٢ - الجهم بن صفوان :

والجهم بن صفوان شخصية من أكبر شخصيات الإسلام ، وقد نسبت إليه فرقة الجهمية ، ثم نسبت إليه المعتزلة : فلقبت المعتزلة منذ عهد المأمون بالجهمية . ومع أن الفرقتين تنفقتان في أصول هامة ، غير أنهما تختلفان في أصول جوهرية أيضاً . ومن المحتمل كثيراً أن نجد لدى الجهمية أصلاً ومبدءاً للمعتزلة ، ولكن من جهة نستطيع أن نجد فيها أيضاً أصلاً ومبدءاً لطائفة الخوارج . وهذا ما يبين أهمية جهم بن صفوان في تاريخ الفكر الإسلامي . ويذهب كاتب حديث هو جمال الدين القاسمي الدمشقي إلى القول بأنه « قد يظن أنها (الجهمية) أمست أثراً بعد عين ، مع أن المعتزلة فرع منها ، وهي في الكثرة تعد بالملايين » . ولم يتنبه القاسمي إلى أن المذهب المعتزلي قد دخل في قلب مذهب الشيعة ، وما زالت الشيعة تعيش . والقاسمي قد تنكب الطريق إذ يقول « إن المتكلمين المتأخرين المنسوبين للأشعري يرجع كثير من مسائلهم إلى مذهب الجهمية كما يدرسه المتبحر في فن الكلام والموازن بين أقوال هؤلاء وأقوال السلف^(١) » .

والقاسمي يردد هنا أقوال ابن تيمية ، وهي أقوال ملؤها الحقد والكذب على رجال الأشاعرة المظلماء من أمثال أئمة الهدى فخر الدين الرازي والآمدي ، وغيرهما من مفكرين حملوا لواء الإسلام علمياً وفكرياً ، وكان لهم مذهبهم المنتق من الكتاب والسنة ، والمتناسق تناسقاً منهجياً مع العقل .

أما الجهم بن صفوان ، ويكنى أبا محرز ، فقد نشأ في سمرقند بخراسان ، ثم قضى فترة من حياته الأولى في ترمذ ، وكان مولد لبني راسب من الأزد^(٢) . وليس لدينا أي أخبار عن دراسته وعن أساتذته سوى أنه - وهذا ما تجمع عليه المصادر - أخذ عن الجهم بن درهم^(٣) . يبدو أنهما تقابلا في الكوفة وأن جهماً قضى بها فترة من الزمن يقول ابن كثير : سكن الجهم الكوفة فلقبه فيها الجهم بن صفوان ، فتقلد هذا القول عنه^(٤) . وهناك عرف الجهم بمنهج الجهم وهو منهج التأويل وعدم الاهتمام بعلم الحديث ، وقد راعه الحشواهائل الذي أدخل في

(١) جمال الدين القاسمي الدمشقي - تاريخ الجهمية والمعتزلة ص ٦ .

(٢) ابن حجر السقلاقي - الميزان : ج ٢ ص ١٤٢ والذهبي : ميزان الاعتدال ج ١

١٨٥ ن

(٣) ابن العباد : شذرات ج ١ ص ١٦٩ - ١٧٠ وابن كثير تاريخ . ج ١ ص ٢٦ - ٢٧ ،

لك ج ٩ ص ٣٥٠ - وابن الأثير - الكامل ج ٥ ص ١٢٧ .

(٤) ابن كثير : تاريخ ... ج ٩ ص ٣٥٠ .

وفي هذا الوقت بالذات ظهر أصحاب التفسير العقلي ، لقد راعهم هذا الحشو الكبير الذي دخل الحديث ، وضاقوا ذرعاً بمنهج السلف في محاولة رد هذا الحشو عن طريق صحة السند فقط ، بينما هذا الحشو لا يعارض السمع فقط ، بل يعارض العقل . ثم امتدت المعارضة إلى منهج السلف أنفسهم ، منهج التمسك بالظاهر ، وعدم التأويل ولو كان التأويل يجيزه قواعد اللغة ، وبهذا ظهرت الاصطلاحات الفنية : « العقل » ، « مقابلا للنقل » ، و « التأويل » مقابلا للتقليد و « التوفيق » مقابلا للتوقيف و « الدراية » مقابلا للرواية . وبدأ النزاع عنيفاً ، تدخل فيه السياسة أحياناً ، والتنافس العلمي أحياناً ، وسقط فيه صرعى كثيرون . وما زال النزاع قائماً ، فقد انتقل التأويل الذي وضعه الجهمية قديماً إلى المعتزلة ، ومن المعتزلة انتقل إلى الشيعة الاثني عشرية ، وأما مذهب الظاهر والتمسك بالأثر ، فقد بقي حتى الآن في مذهب السلف وتوسط الخلف بين الاثني عشر ، يوفقون بين العقول والمنقول ، ويتخذون طريقاً وسطاً بين الفريقين المتضادين ، والإسلام إنما أتى ليوجد أمة وسطاً ، ولذلك فإن المذهب الأخير قد ساد العالم الإسلامي .

ولا شك أن هذا التأويل العقلي نزوة جيوية أيضاً مضادة لنزوة الحشو والاثني عشر : التأويل والحشو من أعماق المجتمع .

والآن أنتقل إلى بدء الحركة العقلية ، محاولاً أن أضعها في إطارها الحقيقي خلال الغموض والتقطع الذي سيطر على ما لدينا من أخبار عنها .

١ - الجهم بن درهم :

إن أول مسلم خاض المترك العنيف ، ونادى بفكرة التأويل العقلي في الإسلام هو الجهم بن درهم . وكل ما وصل إلينا من أخبار عنه غامض أشد الغموض ، مشوه أشد التشويه . ذكروا أنه كان من خراسان ، وأنه كان من مولى بني مروان . وذكروا أنه كان مؤدياً لمروان ابن محمد ، وأنه كان ينسب إليه ، فيقال له مروان الجهمي^(١) . ويذكر ابن تيمية أن ما أصاب مروان بن محمد من مصائب ونكبات وانقراض حكم بني أمية على يديه ، إنما كان بسبب انتسابه للجهم المعتزل . وقيل إنه من حران وإنه كان صابئياً .

وسكن الجهم بن درهم دمشق . وحددت المصادر مكان داره^(٢) . وذكر الطبري في كتابه (١) الذهبي (المتوفى سنة ٨٥٢) . ميزان الاعتدال : يقول الجهم بن درهم عداة في التابعين مبتدع ضال ج ١ ص ١٥٨ .

(٢) ابن كثير : تاريخ ابن كثير ج ٩ ص ٣٥٠ .

مجلة الأزهر

تصدر شهريا عن مشيخة الجامع الأزهر الشريف

أوائل المتكلمين من المسلمين

— ٢ —

الجمعد بن درهم

لفضيلة الاستاذ على مصطفى الغرابي
المدرس بكلية أصول الدين

١ — لقد تحدثنا في مقالنا السابق عن « الجهم بن صفوان » صاحب مذهب الجبر . وفي هذا المقال سنتحدث عن متكلم آخر من أوائل المتكلمين المسلمين هو « الجمعد بن درهم » .

لقد كان الجمعد مولى من الموالى ، ويقول المؤرخون : إنه كان مولى لبني الحكم ، وغريب أن يكون الجمعد مولى ، فلقد كان تلميذه « الجهم » أيضا مولى كما ذكرنا ، وهكذا سنرى أكثر العلماء عند المسلمين من الموالى ، وسنفرده لهذا مقالا خاصا إن شاء الله تحت عنوان « الموالى والعلم عند المسلمين » . ومع أن الجمعد كان مولى لبني الحكم فإنه قد أسند إليه تهذيب « مروان (١) بن محمد بن مروان » آخر خلفاء بني أمية . ويكفي هذا دليلا على شهرته بالعلم والآداب والخلق العالى حتى وكل إليه تربية أحد أبناء الخلفاء الإسلاميين .

(١) كان يلقب مروان بالجمعدى لأنه كان يقول بقول إستاذه وخاله « الجمعد » من أن القرآن مخلوق . فإن أم مروان كانت أمة وكانت أخت الجمعد .

ب — العصر الذى عاش فيه :

لقد كان الجمعد موجودا فى عصر « هشام (١) بن عبد الملك » . ويقول المؤرخون إنه كان يسكن « دمشق » ، ولما شاع عنه قوله « بخلق القرآن » طلبه الخليفة فهرب إلى الكوفة ، وهناك لقيه « جهم بن صفوان » فأخذ منه القول « بخلق القرآن » والقول « بالتمطيل (٢) » .

ويظهر أن الجمعد لما ذهب إلى الكوفة أخذ فى نشر مذهبه والدعوة له ، ولهذا تعلمه منه هناك « جهم » فأغضب هذا « هشاما » فأرسل إلى « خالد القسرى (٣) » أمير العراق أن يقتله ، ولكن خالد الأمر — لم يذكره المؤرخون — لم ينفذ ما أمره به الخليفة ، ولما علم الخليفة أن خالد لم ينفذ أمره أرسل إليه يلومه على هذا ، مع أن خالد كان قد حبسه . وفى يوم عيد من أعياد الأضحية أخرجه خالد من الحبس فى وثاقه فلما صلى قال فى آخر خطبته : « انصرفوا وضحوا ، تقبل الله منكم ، فأنى أريد أن أضحي اليوم

(١) تولى هشام الخلافة سنة ١٠٥ هـ وبقي فيها حتى توفى سنة ١٢٥ هـ .
(٢) هذا تعبير الأشاعرة ، ومعنى « التمتعيل » على حد تعبير الأشاعرة هو نفي الصفات عن الله سبحانه وتعالى .

(٣) قال ابن قتيبة الدينورى المتوفى سنة ٢٧٦ هـ فى كتابه « المعارف » ص ١٧٤ : هو خالد بن عبد الله بن يزيد بن أسد بن كرز البجلي ثم القسرى ، وكان يزيد بن أسد جده وقد عد على النبي صلى الله عليه وسلم فأسلم ونزل بالشام ، ثم اشترى خالد بن عبد الله — لما ولى العراق — خططا بالكوفة . . . وكانت أمه نصرانية . . . الخ ١ هـ .

ولما تولى الخلافة سليمان بن عبد الملك أقر خالد على مكة ، ثم نقله إلى ولاية العراق ، وبقي بها حتى ولاية هشام بن عبد الملك الذى أمره بقتل الجمعد . ويذكر المؤرخون عن خالد حوادث تدل على أنه كان شديدا فى سياسته مع الرعية .